



مبانی سیاسی - اجتماعی صهیونیسم

مرتضی شیروودی*

چکیده

اندیشه صهیونیسم به سرعت زاده نشد، بلکه همانند هر پدیده اجتماعی دیگر، در بستر زمان و در پی شکل‌گیری حوادث گوناگون تولد یافت. زمینه‌هایی که به زایش صهیونیسم انجامید، در گوشه و کنار جهان روی داد، و پیش از آن‌که به شکل اسرائیل غاصب (رژیم اشغالگر قدس) ظهور کند، در خارج از فلسطین اشغالی قوام یافت؛ بنابراین جای تعجب نیست که کنفرانس بال در ۱۸۹۸ در سوئیس از سوی صهیونیست‌ها به رهبری «هرتصل» تشکیل و در آن رسماً صهیونیسم زاده شود و اندیشه تشکیل یک دولت یهودی شکل گیرد. پس از آن، صهیونیست‌ها کوشیدند با تلاش‌های دیپلماتیک، تصمیمات کنفرانس بال را به اجرا درآورند؛ ولی ناکامی آنان، «وایزمن» را پس از مرگ هرتصل بر آن داشت تا با اتخاذ شیوه‌های عملی مانند تشویق به مهاجرت به فلسطین در تحقق دولت یهودی بکوشند.

البته نرمش و همکاری ترک‌های جوان در امپراتوری عثمانی با صهیونیست‌ها، راه را برای اجرای مقاصد صهیونیستی گشود. افزون بر آن، با بروز و تشدید اختلافات میان ترک‌ها و شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، خیانت انگلیسی‌ها به اعراب و حمایت بی‌دریغ از صهیونیسم، درخت شوم صهیونیسم و اسرائیل غاصب را بارور کرد.

* محقق و پژوهشگر.

اعلامیه بالفور یا موافقت دولت انگلیس با درخواست صهیونیست‌ها برای تشکیل یک دولت یهودی در فلسطین، پایه سیاست‌های آینده انگلیس در فلسطین را بنا نهاد. از آن پس کنفرانس ورسای، جامعه ملل و میثاق آن را به تصویب رساند، جامعه ملل، کشورهایی را که باید تحت قیمیت قرار گیرند، تعیین و کنفرانس سان‌ریمو، دولت‌های قیم را مشخص کرد. نتیجه این تحولات، قیمیت انگلیس بر فلسطین بود. انگلیس در دوران قیمیت با اقدامات مختلف، زمینه اجرای وعده بالفور و تأسیس دولت اسرائیل را فراهم آورد. در جریان جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از آن، با ضعف امپراتوری انگلیس، حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا، جاننشین حمایت‌های انگلیس از صهیونیست شد؛ از این‌رو آمریکائیان با جانبداری از قطعنامه سازمان ملل متحد درباره تقسیم فلسطین، دست صهیونیست‌ها را برای توسل به زور برای تشکیل دولت یهودی اسرائیل بازگذاشتند.

واژگان کلیدی

صهیونیسم، یهود، اسلام، هرivel، فلسطین، مسلمانان، امپراتوری عثمانی، انگلیس، اسرائیل، آمریکا، رژیم اشغالگر قدس، انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره)، ایران، سازمان ملل، اعلامیه بالفور، اعراب.

مقدمه

برای پاسخگویی به پرسش‌های پیشگفته، مقاله حاضر، در دو بخش تنظیم و تدوین شده است: ۱. نخست برخی از مهم‌ترین زمینه‌ها و بسترهای زایش صهیونیسم بیان شده است؛ البته این زمینه‌ها و بسترها گوناگون هستند؛ به‌گونه‌ای که ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را دربر می‌گیرد.

۲. در بخش دوم، چگونگی تلاش صهیونیست‌ها برای تحقق آرمان صهیونیسم (تأسیس یک دولت یهودی) به تصویر کشیده می‌شود. در این روند، عوامل دیگری مانند: اختلافات اعراب و ترکان، فروپاشی امپراتوری عثمانی و قراردادهای تقسیم آن، همچنین، تلاش‌های دو سازمان بین‌المللی (جامعه ملل و سازمان ملل) و تأثیر قدرت‌های بزرگ در پیدایی اسرائیل مورد بررسی کنجکاوانه قرار می‌گیرد.

چیستی صهیونیسم

صهیون در زبان عبری، به معنای پر آفتاب و نیز نام کوهی در جنوب غربی بیت‌المقدس

است. کوه صهیون زادگاه و آرامگاه داود پیامبر(ع) و جایگاه سلیمان (ع) بود. گاه این واژه نزد یهودیان به معنای شهر قدس، شهر برگزیده و شهر مقدس آسمانی به کار می‌رود؛ ولی در متون دینی یهود، صهیون به آرمان و آرزوی ملت یهود برای بازگشت به سرزمین داود(ع) و سلیمان(ع) و تجدید دولت یهود اشاره دارد؛ به عبارت دیگر صهیون برای یهود، سمبل رهایی از ظلم، تشکیل حکومت مستقل و فرمانروایی بر جهان است؛ از این رو یهودیان خود را فرزندان صهیون می‌دانند.

صهیونیسم به جنبشی گفته می‌شود که خواهان مهاجرت و بازگشت یهودیان به سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود است. صهیونیسم مانند شوینیسم (ناسیونالیسم افراطی) است که با خوار شمردن ملت‌ها و نژادهای دیگر و با غلو در برتری خود، درسی دستیابی به قدرت سیاسی است. این جنبش در نیمه نخست قرن سیزدهم ش. / نیمه دوم قرن نوزدهم م. در اروپا پا به عرصه حیات گذاشت؛ ولی واژه صهیونیسم، نخستین بار از سوی «تئودور هرتصل»^۱ به کار رفت و سپس «ناحوم ساکولو»^۲ — مورخ صهیونیست — در کتاب «تاریخ صهیونیست» از آن سخن گفت.^۳

صهیونیسم فقط دارای ابعاد و معانی سیاسی (صهیونیسم سیاسی) نیست؛ بلکه ابعاد و معانی دیگری همچون: صهیونیسم کارگری، فرهنگی، دموکراتیک، رادیکال و توسعه طلب را نیز دربرمی‌گیرد. مشهورترین تقسیم صهیونیسم، طبقه‌بندی آن به دو بخش سیاسی و فرهنگی (دینی) است. صهیونیسم سیاسی خواهان بازگشت یهودیان به فلسطین است که با تدوین کتاب «دولت یهود» از سوی هرتصل در ۱۲۶۳ ش. / ۱۸۹۴ م. زاده شد؛ اما صهیونیسم فرهنگی، مخالف مهاجرت یهودیان در قرن چهاردهم ش. / ۲۰ م. به فلسطین است؛ زیرا در انتظار انسان رهایی بخش^۴ در آخرالزمان نشسته است تا یهودیان و تمام ادیان را به سرزمین ابراهیم(ع) و موسی(ع) یا سرزمین نجات بازگرداند.^۵

صهیونیسم به دینی و غیردینی نیز تقسیم می‌شود. صهیونیسم دینی، اندیشه‌ای است که اعتقاد دارد بازگشت به سرزمین موعود، در زمانی که پروردگار مشخص کرده است و به شیوه‌ای که او تعیین می‌کند، انجام خواهد شد و این کار به دست بشر انجام پذیر نیست. پیروان این اندیشه، گروهی یهودی (صهیونیسم) و شماری عیسوی (صهیونیسم مسیحی)^۶ هستند. در مقابل، در صهیونیسم غیردینی و غیریهودی، کسانی جای دارند که با تکیه بر استدلال‌های تاریخی، سیاسی و علمی به اسکان یهودیان در فلسطین مشروعیت می‌بخشند، این همان صهیونیسم لاییک (غیردینی) است که تنها مفاهیم سیاسی خویش را به زبان دین بیان می‌کند؛ بنابراین صهیونیسم همواره به معنای یهودیت نیست؛ بلکه گاه به مفهوم حرکتی برای غیریهودی

کردن یهودیت نیز به کار می رود.^۷

یهودستیزی^۸

صهیونیست‌ها مدعی‌اند که صهیونیسم، پاسخی به یهودآزاری است. به عقیده آن‌ها، دولت‌ها و ملت‌ها به بیماری علاج‌ناپذیر یهودستیزی دچار شده‌اند؛ بنابراین یهودیان را در هر کجا باشند، عنصر بیگانه به حساب می‌آورند و آنان را در آشکار و پنهان آزار می‌دهند. «حیم وایزمن»^۹ (متوفی ۱۳۳۱ ش. / ۱۹۵۲ م.) در این باره می‌گوید:

«صَدِیت با یهود، میکروبی است (که) هر غیریهودی هر کجا... باشد و هر چند که خود منکر باشد، بدان آلوده است.»

به بیان دیگر، آنان یهودستیزی را بلایی ازلی و ابدی می‌دانند که تنها در پناه یک دولت یهودی می‌توان از آن رهایی یافت.^{۱۰}

صهیونیست‌ها به نمونه‌های بسیاری از یهودآزاری در طول تاریخ اشاره می‌کنند. از نظر آنان، یهودآزاری با شکست دولت یهودی اسرائیل و جهودا (یهودا)^{۱۱}، به ترتیب در ۷۲۱ و ۵۸۶ ق.م. از سوی آشوریان و بابلیان آغاز، در نتیجه یا پراکنده شدن یهودیان به نقاط دیگر جهان ادامه یافت و به تدریج روند رو به رشدی به خود گرفت؛ به گونه‌ای که نقطه اوج آن در آلمان هیتلری به چشم می‌خورد. در این دوره طولانی، یهودیان در امپراتوری روم، کشور لهستان، روسیه تزاری و... بارها سرکوب و شکنجه شدند و تنها در سال ۷۷۰ ش. / ۱۳۹۱ م. هفتاد هزار نفر به دلیل نپذیرفتن دین مسیح (ع) در اسپانیا جان خود را از دست دادند. افزون بر آن، یهودیان همواره از حق مالکیت در برخی از مناطق جهان و نیز اشتغال در برخی حرفه‌ها محروم بوده و اغلب در «گتو»ها^{۱۲} به سر برده‌اند.^{۱۳}

البته این ادعاهای صهیونیسم به هیچ وجه قابل اثبات نیست؛ زیرا نخست آن‌که برخی نمونه‌های تاریخی یهودآزاری مانند آنچه صهیونیست‌ها درباره یهودسوزی در آلمان مطرح می‌کنند، بیش از حد بزرگ شده‌است. صهیونیست‌ها در این زمینه، با سلطه‌ای که بر ابزارهای تبلیغی جهان و به کارگیری آن دارند، به مظلوم‌نمایی پرداخته‌اند. دوم آن‌که برخی قصه‌های یهودآزاری ساخته و پرداخته یهودیان و صهیونیست‌ها است. با این هدف که به روند مهاجرت یهودیان به فلسطین و تأسیس یک دولت یهودی شتاب بخشند. «دیوید بن گوریون»^{۱۴} (متوفی ۱۳۵۲ ش. / ۱۹۷۲ م.) اعتراف می‌کند:

اگر قدرت داشتم، عده‌ای یهودی را به کشورهای مختلف می‌فرستادم تا یهودآزاری را تماماً به وجود

شواهد دیگری بر نادرستی ادعاهای صهیونیسم در این باره وجود دارد؛ از جمله:

۱. مهاجرت و پراکندگی یهودیان، اغلب به دلخواه آنان و با هدف اقتصادی به سوی پررونق‌ترین سرزمین‌ها صورت گرفته است.
۲. یهودیان همواره در پهنه‌ای گسترده از خاک امپراتوری عثمانی در صلح و آرامش می‌زیسته‌اند.

۳. یهودیان در بریتانیا، فرانسه و آلمان قرون وسطا مورد آزار نبوده‌اند؛ حتی پس از عصر نوزایی، وضع اجتماعی آنان بهبود یافت.

۴. رنج و دردی که میلیون‌ها برده آفریقایی سیاه‌پوست در انتقال و اسکان اجباری به غرب متحمل شده‌اند، بیش از رنج و دردی است که بر یهودیان وارد آمده است. جالب این‌که صاحبان برخی از کشتی‌های حامل بردگان سوداگران و بانکداران یهودی بوده‌اند.

۵. وقوع یهودآزاری را در حد پایینی می‌توان پذیرفت که آن هم به ویژگی‌های فردی و اجتماعی یهودیان مانند جمع‌گریزی و اشتغال در مشاغل غیرمولد، چون رباخواری باز می‌گردد^{۱۶} و نیز ریشه در منازعه دایمی کلیسا و کتیسه دارد. به هر روی، نقش یهودآزاری ساختگی در تولد صهیونیسم آن‌چنان بزرگ بود که هر تعلق آن را موهبت الهی نامید. اگر صهیونیسم محصول یهودآزاری است، پس چرا صهیونیسم به نوعی یهودآزاری از راه تبعیض بین یهودیان سفاردی و اشکنازی^{۱۷} مبدل شده است؛ پرسشی که صهیونیست هم‌چنان آن را بی‌پاسخ گذاشته است.^{۱۸}

تحول امپریالیسم

صهیونیسم، مولد دوران تحول و انتقال سرمایه‌داری غرب به مرحله امپریالیسم نیز به‌شمار می‌رود. در این دوره، همه قدرت‌های بزرگ برای تأمین منافع استعماری، فعالانه در پی یافتن جای پای محکم در خاورمیانه شدند. برای دستیابی به این هدف، نخستین بار «نابلسون بناپارت» (امپراتور فرانسه) به جلب همکاری یهودیان علیه امپراتوری عثمانی دست زد که در این کار توفیقی به‌دست نیاورد؛ سپس «بیسمارک» (صدراعظم سابق آلمان) برای پاسداری از خط راه‌آهنی که قرار بود از برن — شهری در آلمان — به بغداد کشیده شود، به جذب و به کارگیری یهودیان پرداخت.^{۱۹}

اما سرانجام این انگلیس بود که به آرزوی دیرینه‌اش، یعنی خلق اندیشه صهیونیسم و

ترغیب یهودیان اروپای شرقی، روسیه و غرب، برای مهاجرت به فلسطین و تشکیل یک دولت یهودی — که حافظ منافع آن کشور باشد — دست یافت.^{۲۰}

دلایل بسیاری در تأیید نقش قدرت‌های بزرگ استعماری، به‌ویژه انگلیس در پدید آمدن صهیونیسم و رژیم اشغالگر قدس در دست است؛ برای نمونه در ۱۲۱۹ ش. / ۱۸۴۰ م. روزنامه تایمز لندن اعتراف کرد که پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین مورد حمایت پنج قدرت بزرگ جهانی است؛ سپس هر متصل فاش کرد:

«بازگشت به سرزمین پدرانمان... از بزرگ‌ترین مسائل سیاسی مورد علاقه قدرت‌هایی است که در آسیا چیزی می‌جویند.»

اما همان‌گونه که گذشت، انگلیس گوی سبقت را از قدرت‌های دیگر اروپایی ربود و با ابداع اندیشه صهیونیسم^{۲۱} زمینه تأسیس رژیم غاصب اسرائیل را فراهم آورد؛ به بیان دیگر پس از یک منازعه طولانی میان صهیونیست‌ها، سرانجام صهیونیست‌های انگلوفیل^{۲۲}، جناح وابسته به وایزمن به تثبیت فلسطین — مکان مورد نظر انگلیس — به‌عنوان جایگاه نهایی یهودیان موفق شدند.^{۲۳}

یهودیان تنها نامزد تشکیل دولتی حافظ منافع غرب در منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه بودند؛ زیرا به عقیده (لرد ارل شافتسبری هفتم) «Seventh Ear Shafes bury»، — که از رجال سیاسی بریتانیا و نیز یک صهیونیست مسیحی بود — اسکان یهودیان در فلسطین نه تنها برای انگلستان که برای سراسر دنیای متمدن (غرب) سودمند خواهد بود. هر متصل نیز بر آن بود که یهودیان می‌توانند حلال مشکل غرب در خاورمیانه باشند. ماکس نوردو از صهیونیست‌های معروف معتقد بود:

«ما فرهنگ اروپایی را... هم‌چنان حفظ خواهیم کرد... ما به این فکر که باید آسیایی شویم می‌خندیم.» پیش‌تر نیز یک کشیش مسیحی پیشنهاد کرده بود که برای حفاظت از هندوستان زیر سلطه انگلیس، لازم است یهودیان در فلسطین ساکن شوند. به‌هر حال، صهیونیست‌ها خود را مشعل‌دار تمدن غرب می‌دانند که در تلاش است دموکراسی را در خاورمیانه و قلب آن حاکم کند.^{۲۴}

نتیجه این‌که نیازهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب، به‌ویژه انگلیس، سبب پدید آمدن جریان فکری صهیونیسم و اسکان یهودیان در فلسطین گردید؛ جریانی که با غیردینی (= سیاسی‌کردن) یهودیت، در پی تحقق و حفظ منافع استعماری در خاورمیانه برآمد؛ در حالی که یهودیت دیندار ممکن بود برای غرب خطر آفرین باشد.^{۲۵}

سرمایه‌داری یهود^{۲۶}

از اواخر قرن دهم ش. / شانزدهم م. یهودیان سفاردی از اسپانیا و پرتغال طرد شدند و در کشورهای عثمانی، هلند و فرانسه سکونت گزیدند. آنان به دلیل مهارت در بانکداری و با بهره‌مندی از روابط تنگاتنگی که با سفاردی‌های عثمانی داشتند، به آسانی به عرصه تجارت جهانی وارد شدند و بدین‌سان، نخستین گام را در شکل‌دهی به بورژوازی یهود برداشتند.^{۲۷} در قرن یازدهم ش. / هجدهم م. نیز با ارتقای وضع اجتماعی اروپاییان، موقعیت یهودیان، به‌ویژه در عرصه اقتصادی بهبود یافت. این امر به تلاش بیشتر بخشی از یهودیان برای رهایی از نظام گتو و ادغام در جوامع غربی و روی آوردن به مشاغل مولد و در نتیجه، گسترش و تثبیت قشر بورژوازی یهود منجر گردید.^{۲۸}

بورژوازی یهود به شکل‌های گوناگون در پدید آوردن صهیونیسم مؤثر افتاد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. بورژوازی یهود، همگام و همراه با رشد و تکامل سرمایه‌داری غرب و همانند آن، همه جهان را بازار مصرف خود می‌پندارد. در آن زمان، هرچند امپراتوری عثمانی از ضعف اقتصادی رنج می‌برد، اما به‌دست آوردن بازار داخلی آن به سادگی امکانپذیر نبود و این امکان با مهاجرت بیش‌تر یهودیان به عثمانی — سرزمینی که از نیروی کار ارزان عرب بهره‌مند بود — فراهم می‌آمد. افزون بر این، چنین اقدامی یهودیان غیرفعال اقتصادی و بی‌علاقه به سرمایه‌گذاری را به عناصر فعال اقتصادی در امپراتوری عثمانی تبدیل می‌کرد و یهودیان باقی‌مانده در غرب را نیز به سوی فعالیت‌های اقتصادی و سودآور^{۲۹} سوق می‌داد.^{۳۰}

۲. سرمایه‌داری یهود برای جلوگیری از افزایش تقاضای مالی یهودیان فقیر که به کاهش ثروت آنان می‌انجامید، خواهان طرد آن‌ها بودند؛ از این‌رو با تشکیل دولت اسرائیل، اداره دولت یهودی را در دست گرفتند؛ بنابراین بورژوازی یهود، هم در راندن یهودیان از اروپا و هم در اداره کردن آنان در فلسطین اشغالی نقش اساسی داشته‌است.

۳. بورژوازی یهود در آغاز خواهان مهاجرت یهودیان به فلسطین نبود؛ بلکه به اعتراف «حیم وایزمن»، اوگاندا بیشتر مورد علاقه بازرگانان یهودی بود. در مرحله بعد نیز بورژوازی یهود در پی مهاجرت همه یهودیان به فلسطین نبود؛ بلکه خواهان آن بود که شمار یهودیان به اندازه‌ای کاهش یابد که به رفاه اقتصادی آنان در غرب لطمه‌ای وارد نسازد. «ناحوم ساکولو» در این باره اعتراف می‌کند که صهیونیسم نه به‌عنوان یک نهضت، بلکه به‌عنوان یک اقدام مالی و سرمایه‌داری ظهور کرده‌است؛ البته یافتن مکانی برای خوشگذرانی و نیز دستیابی به کنترل

مجدد یهودیان از دیگر هدف‌های یورژوازی یهود در خلق صهیونیسم شمرده شده است.^{۳۱}

ادبیات سیاسی

پیش از تولد صهیونیسم سیاسی، صهیونیسم ادبی پدید آمد و نخستین جرقه‌های سیاسی کردن دین یهود را برافروخت؛ به دیگر سخن، صهیونیسم نخست در عرصه زبان، گفتار و اندیشه و آن‌گاه در عرصه سیاست قد برافراشت. در این روند صهیونیسم ادبی، زبان عبری را به خدمت گرفت و در گسترش آن کوشید و یهودیان عبری زبان را مورد تشویق و پاداش قرار داد. در پی این تلاش چند صد ساله، زبان عبری که به گفته «بن‌گوریون» یک زبان ناگویا بود و در قلب‌ها می‌زیست و به نماز، شعر و ادبیات مذهبی اختصاص داشت، به جایگاهی دست یافت که دیگر تنها زبان زمان گذشته نبوده، بلکه زبان آینده، زبان رستاخیز و زبانی بود که می‌توانست یهودیان را به عنوان یک ملت یگانه در زیر بیرق خویش گرد آورد.^{۳۲}

در عرصه قلم، اندیشه و هنر، داستان، رمان و نمایش‌های بسیار پدید آمد که به ایفای نقش در تولد صهیونیسم پرداختند؛ از جمله اشعار مذهبی «یهودین هالعموی» (متوقی ۵۱۹ ش. / ۱۱۴۰ م.) به سود مقاصد صهیونیستی به کار رفت. کتاب «تلمود»^{۳۳} (نگارش ۱۱۲۹ ش. / ۱۷۵۰ م.) اندیشهٔ بلازگشت به ارض موعود را رواج داد. بنجامین دیزرائیلی Benjamin (Israeli) در رمان «دیوید آلروی» (تألیف ۱۲۱۲ ش. / ۱۸۳۳ م.) شکلی از نژادپرستی افراطی یهودی را به تصویر کشید. «زیگموند فروید» (متولد ۱۲۲۵ ش. / ۱۸۵۶ م.) بر لزوم اجرای تربیت صهیونیستی تأکید ورزید. جورج الیوت (Georg Eliot) در رمان «دانیل دروند» (Daniel Deranda) (تدوین ۱۲۵۵ ش. / ۱۸۷۶ م.) که مهم‌ترین سند ادبی صهیونیسم به‌شمار می‌رود، ناممکن بودن ادغام یهودیان در تمدن‌های دیگر را گوشزد کرد. افزون بر این تلاش‌ها، نگارش «دایرةالمعارف صهیونیسم و اسرائیل» (تألیف ۱۲۵۹ ش. / ۱۸۸۰ م.) به سهم خویش، زمینه‌ساز صدور اعلامیهٔ بالفور^{۳۴} گردید و آن نیز از زمینه‌های اساسی تأسیس اسرائیل به‌شمار می‌رود.^{۳۵}

برخی از افسانه‌ها نیز در پدیدآوردن صهیونیسم دخیل بوده‌اند. مهم‌ترین این افسانه‌ها، افسانهٔ «یهودی سرگردان» یا «یهودی دوره‌گرد» است. این افسانه برای نمایاندن زندگی سراسر آمیخته با رنج، محنت، سرگردانی و بی‌پناهی یهودیان به‌کار رفت و به تدریج زمینهٔ ذهنی ضرورت تلاش برای رهایی یهودیان صهیونیست را در اواخر قرن دوازدهم ش. / نوزدهم م. فراهم آورد.^{۳۶}

ادبیات صهیونیستی تنها به ترسیم چهره یهودیان یا یهودیان ناراضی نپرداخته، بلکه گاه کوشیده است چهره‌ای نیک و انسانی از یهودیان به دست دهد تا آنان راه کسب امتیازات اجتماعی بیشتری را بازبندد و آن را برای ظهور صهیونیسم به کار گیرند. در مجموع، ادبیات صهیونیستی کوشیده است تا با رواج همبستگی یهودیان جهان، مبارزه با تبلیغات ضد صهیونیستی، رنج و ستم‌دگی یهودیت را به تصویر کشد و به پندار خود، وحشی‌گری اعراب علیه یهودیان را نمایان سازد و به ترویج اندیشه برتری قوم یهود بپردازد.^{۳۷}

شخصیت‌های صهیونیستی

شخصیت‌ها و نخبگان بسیاری در پدید آمدن صهیونیسم نقش داشته‌اند. در ذیل به نام برخی شخصیت‌های سیاسی که در این زمینه سهم بیشتری از دیگران داشته‌اند و نیز به عمده فعالیت آن‌ها اشاره شده است:

۱. هرivel: وی که بنیانگذار سازمان جهانی صهیونیسم و پدر صهیونیسم به‌شمار می‌رود، در بوداپست مجارستان به دنیا آمد و در ادلاخ اتریش جان سپرد. هرivel در هجده‌سالگی به وین رفت و به تحصیل حقوق پرداخت. وی پس از پایان تحصیلات، به جای کار وکالت، پا به دنیای ادبیات و مطبوعات گذارد. در این دوره، او به تأثیر از موج تازه یهودستیزی در روسیه، لهستان و برخی کشورهای اروپایی در پی مطالعه کتاب «مسأله یهودی» و نیز به دنبال مشاهده قضیه دریفوس^{۳۸} به این نتیجه رسید که تنها راه حل پایان یافتن یهودآزاری، گردآوردن یهودیان جهان در یک سرزمین است. هرivel این نظریه را در کتاب دولت یهود (چاپ ۱۲۷۵ ش./ ۱۸۹۶ م.) که در اصل نامه‌ای به خاندان روچیلدها است،^{۳۹} مطرح کرد و یک سال بعد، نخستین کنگره جهانی صهیونیسم را در شهر بال سوئیس تشکیل داد (the Bale Declaration conferenc) که هدف آن، ایجاد موطنی برای یهودیان در فلسطین بود؛^{۴۰} در حالی که خود به یهودیت ایمان نداشت، به شعائر مذهبی بی‌اعتنا بود، زبان عبری نمی‌دانست و به فرهنگ غربی خویش^{۴۱} مباحثات می‌کرد.^{۴۲}

۲. روچیلد: Edmond Rothschild (Rotschild) اعلامیه (۱۲۹۶ ش./ ۱۹۱۷ م.) دولت انگلیس، درباره لزوم تأسیس دولت یهودی در فلسطین (= اعلامیه بالفور) با عبارت «لرد روچیلد عزیزم!» آغاز می‌شود که خود نشان از سهم ویژه و مؤثر بارون ادموند روچیلد (متوفی ۱۳۱۳ ش./ ۱۹۳۴ م.) در تولد و حیات صهیونیسم دارد؛ همچنین او مشهور به «پدر اسکان یهودیان در فلسطین» است. این عنوان به پاس تلاش مستمر وی در خرید زمین و املاک

اعراب فلسطینی و هزینه کردن یک میلیون و ششصد هزار لیره استرلینگ برای احداث دهکده‌های مهاجرنشین در فلسطین به او داده شد. ادموند روچیلد به خانواده‌ای ثروتمند و یهودی‌الاصل تعلق داشت که از راه صرافی و بانکداری به ثروتی افسانه‌ای دست یافت، تا جایی که اعضای خانواده روچیلدها به سلاطین مالی مشهور شدند. این خانواده ثروتمند به پاس خدمات مالی‌شان به دولت اتریش از سوی آن دولت به لقب «بارون»^{۲۳} مفتخر شدند. سهم ادموند روچیلد در شکل‌گیری اسرائیل نیز بسیار است. او در این باره اعتراف می‌کند:

«بدون من صهیونیست‌ها هیچ کاری نمی‌توانستند انجام دهند»^{۲۴}

دولت اسرائیل نیز به‌منظور قدردانی از خدمات وی، نام او را بر یکی از بلوارهای تل‌آویو^{۲۵} نهاده است.^{۲۶}

۳. وایزمن: وی برجسته‌ترین رهبر صهیونیستی پس از هرترسل است. خدمات او به نیروی دریایی بریتانیا^{۲۷}، زمینه را برای پذیرش نظریه‌هایش درباره لزوم تأسیس یک دولت یهودی در فلسطین، نزد مقام‌های انگلیسی و نیز برای صدور اعلامیه بالفور فراهم آورد. وی پس از هرترسل، به رهبری سازمان جهانی صهیونیسم و سپس به ریاست آژانس یهود^{۲۸} در فلسطین و سرانجام به ریاست جمهوری اسرائیل (= نخستین رئیس‌جمهور اسرائیل) برگزیده شد.^{۲۹}

۴. شافتسبری: وی یکی از برجسته‌ترین رجال سیاسی بریتانیا و نیز برادر همسر پالمستون، نخست‌وزیر اسبق انگلیس بود. وی ریاست صندوق کشف فلسطین را بر عهده داشت و به پیشنهاد او، نخستین کنسولگری انگلیس در بیت‌المقدس تأسیس شد. شافتسبری بر پایه این استدلال که هر ملت باید دارای وطن باشد و سرزمین کهن از آن ملت کهن است، مشوق نظری و عملی مهاجرت یهودیان به فلسطین گردید.^{۵۰}

۵. دیزرائیلی: این سیاستمدار و نویسنده یهودی‌الاصل انگلیسی در ۱۲۱۶ ش. / ۱۸۳۷ م. به عضویت پارلمان و سپس به رهبری مجلس عوام و حزب محافظه‌کار انگلیس درآمد و آن‌گاه به نخست‌وزیری انگلیس رسید. دیزرائیلی بار دومی که به نخست‌وزیری بریتانیا رسید، ورود یهودیان به پارلمان آن کشور در کسوت نمایندگی را قانونی ساخت و مهم‌تر از آن، به ابتکار شخصی خویش، سهام ترعه (کانال) سوئز^{۵۱} را پس از دریافت وام چهار میلیون لیره‌ای از «بارون ادموند روچیلد»، از «خدای مصر» خرید و آن را در اختیار دولت انگلیس قرار داد و بدین‌سان سلطه انگلیس را بر مصر، فلسطین و صحرای سینا فراهم آورد. چهل سال بعد، دولت بریتانیا به پاس قدردانی از زحمات او و دیگر صهیونیست‌ها، فلسطین را به‌عنوان سرزمین یهودیان در نظر گرفت؛ بنابراین تأثیر دیزرائیلی در شکل‌گیری دولت یهود غیرمستقیم،

ولی اساسی بود.^{۵۲}

۶. اسرائیل بیر: (Israe Beer) که در سال ۱۲۲۳ ش./ ۱۸۴۲ م. به «پل جولوس رویتر»^{۵۳} تغییر نام داد. او در ۱۱۹۵ ش./ ۱۸۱۶ م. به دنیا آمد و در سیزده سالگی از آلمان به انگلیس مهاجرت کرد. وی به تدریج به فعالیت‌های خبری علاقه‌مند شد و سرانجام در ۱۲۲۸ ش./ ۱۸۴۹ م. مؤسسه‌ای برای گردآوری خبر در فرانسه و بلژیک تأسیس کرد تا آلمان را به خطوط تلگراف آن دو کشور متصل کند. بیست و پنج سال بعد، این مؤسسه به یک خبرگزاری بی‌رقیب تبدیل شد و این‌گونه رویتر به ثروت و شهرتی فراوان دست یافت. وی از نخستین کسانی است که در اواسط قرن دوازدهم ش./ نوزدهم م. با خرید زمین در فلسطین، سنگ بنای دولت غاصب و اشغالگر اسرائیل را گذارد؛ همچنین با در اختیارداشتن سازمان بزرگ خبری رویتر، پیش از هر یهودی دیگر به شکل دهی صهیونیسم کمک کرد.^{۵۴}

مارکسیسم و کمونیسم:

یکی دیگر از عوامل شکل‌گیری صهیونیسم، مارکسیسم^{۵۵} و کمونیسم است. برخی از شواهدی که در این زمینه مورد استفاده قرار می‌گیرد، عبارت است از:

الف. در عقاید کارل مارکس (متوفی ۱۲۶۲ ش./ ۱۸۸۲ م.) که یک یهودی بوده‌است، آلمان کشوری به‌شمار می‌رود که گرفتار انقلاب کارگری خواهد شد و یهودیان در آن انقلاب، همانند انقلاب‌های گذشته بشری، نیروهای پیشرو خواهند بود. صهیونیست‌ها به تأثیر از مارکس، ملت برگزیده خداوند، یعنی یهودیان را همواره عامل هر حرکت پیشروانه و مترقیانه به حساب می‌آوردند. به عقیده آنان، این نقش پیشتازی در جریان تولد و رشد کمونیسم و نیز در فرآیند برپایی و پیروزی انقلاب کمونیستی روسیه وجود داشته است؛ زیرا بیشتر اعضای کادر مرکزی حزب کمونیست شوروی سابق مانند «تروتسکی»^{۵۶} یهودی بوده‌اند. افزون بر این بسیاری از رهبران صهیونیستی مانند «بن‌گوریون» از روسیه تزاری — که نخستین کشور کمونیستی جهان بوده است — برخاسته‌اند.^{۵۷}

ب. صهیونیست‌ها مانند کمونیست‌ها از ماتریالیسم^{۵۸} تاریخی مارکس در تحلیل گذشته و آینده خود سود می‌جویند. به گمان صهیونیست‌ها، دوران کمون اولیه^{۵۹}، جلوه روزگار یهودیان پیش از حضرت یعقوب (ع) است. در دوره برده‌داری، برده‌داران غیریهودی مانند فرعون، یهودیان را به بردگی گرفتند. در دوران فتودالیسم^{۶۰} و سرمایه‌داری، زمین‌داران و سرمایه‌داران غیریهودی بر مسند قدرت باقی‌ماندند و یهودیان را به‌سوی کارهای کم‌ارزش و پستی مانند

صرافی سوق دادند. «در اینجا بود که یهود لازم [دید] که با انقلاب کمونیستی، رقبا را از میدان به در کرده و با ایجاد یک حزب نیرومند... تمامی قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را به دست گیرد.»^{۶۱}

به‌رجهت کمونیسم، جهان را با دیدگاه مادی محض تفسیر می‌کند، دین را افسون توده‌ها می‌داند، عواطف و احساسات و اخلاق را روبنا می‌شمارد، حرکت تاریخ را براساس جبر تشریح می‌کند، شیرازه جامعه را بر اقتصاد قرار می‌دهد، برای دستیابی به هدف از هر وسیله‌ای بهره می‌برد و طبقات و نه شخصیت‌ها را تاریخ‌ساز می‌داند، صهیونیسم نیز معتقد است:

۱. ثروت، پایه و اساس حکومت‌ها است؛ در نتیجه جهان را باید از دریچه سکه و سرمایه دید.

۲. ایمان مذهبی را باید ریشه‌کن و به جای آن، ارقام و اعداد را جایگزین کرد.

۳. سیاست، هیچ وجه مشترکی با اخلاق ندارد و حکومت اخلاقی محکوم به شکست است.

۴. بی‌گمان یهودیان براساس مشیت الاهی به آقایی و سروری جهان می‌رسند.

۵. طلا، برترین نیروی محرک جهانی، در دست یهودیان است.

۶. از مکر، تزویر و خیانت برای نیل یا نزدیک شدن به هدف می‌توان سود برد.

۷. هیچ تحولی بدون دخالت و نظارت پر قدرت و نفوذ وافر یهودیان انجام نمی‌شود.^{۶۲}

ملی‌گرایی

ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی جدید، محصول انقلاب کبیر فرانسه و یکی از آثار تمدن نوین غرب است. پس از انقلاب کبیر فرانسه، میل به وطن‌خواهی و آرمان‌های قومی در ملیت‌ها و اقلیت‌های دینی، چون یهودیت، افزایش یافت؛ از این‌رو صهیونیسم را نمی‌توان فرزند درد و رنج یهودیان دانست؛ بلکه اگر به یهودیان آزار و آسیبی نیز نمی‌رسید، باز هم تولد صهیونیسم بر پایه رشد ناسیونالیسم غربی اجتناب‌ناپذیر بود. هر‌تصل نیز با بیان این «مسئله تشکیل حکومت یهودی بیش از آن‌که مسئله‌ای مذهبی یا اجتماعی باشد، مسئله‌ای ملی است»، بر تأثیر فزاینده ملی‌گرایی در خلق صهیونیسم تأکید می‌ورزد؛ همچنین «مارتین بوبر»، یکی از بزرگ‌ترین منادیان یهود در قرن حاضر، بر ویژگی ناسیونالیستی صهیونیسم اشاره می‌کند.

افزون بر این، «آلبرت اینشتین» از زیان‌های گسترش ناسیونالیسم بر یهود بیمناک بود.^{۶۳}

این اعتقاد که یهودیت در روح جمعی و گروهی، زبان و دشمن و سرزمین مشترک ریشه

دارد، همواره میان یهودیان وجود داشته است؛ ولی یهودیان در گذشته به بهره‌گیری از این عناصر برای خلق دولت یهود قادر نبوده‌اند. سرانجام گروهی با تأکید بسیار بر عناصر ناسیونالیستی یهود، زمینه‌های ظهور صهیونیسم و تأسیس دولت یهودی را فراهم آوردند؛ البته ظهور لیبرالیسم که میل به آزادی و برابری را شدت می‌بخشد، در بهبود وضع عمومی، اجتماعی و سیاسی یهود و ظهور ناسیونالیسم یهودی (= صهیونیسم) تأثیر بسزایی داشته است.^{۶۴}

امروزه برخی اندیشمندان، عناصری را که یهودیان افراطی یا صهیونیسم، به‌عنوان عناصر تشکیل‌دهنده دولت یهود مطرح می‌کنند، مورد تردید جدی قرار داده‌اند؛ زیرا:

۱. صهیونیسم، جریانی غیردینی است؛ از این رو نمی‌تواند با تکیه بر عناصر سازنده دین، به حیات خود مشروعیت بخشد.

۲. یهود، یک نژاد نیست، بلکه یک دین است؛ آن هم دینی که پیروان پراکنده‌اش در هیچ نقطه جهان دارای اکثریت جمعیتی نبوده‌اند.

۳. یهود، یک ملت نیست؛ زیرا یهودیان از عناصر تشکیل‌دهنده ملت، مانند زبان و دشمن مشترک برخوردار نیستند.

۴. صهیونیسم با طرح قوم برگزیده بودن یهود در پی سلطه بر جهان است؛ در حالی که برتری و برگزیدگی راستین نیز نمی‌تواند وسیله‌ای بر مشروعیت بخشیدن به رفتار سلطه‌گرایانه باشد.

۵. اگر فلسطین قبله‌گاه ویژه یهودیان است، پس چرا بیشتر یهودیان آن را نمی‌شناخته و حتی درباره موقعیت جغرافیایی آن نیز بی‌اطلاع بوده‌اند؟

۶. ناسیونالیسم صهیونیستی به‌شکلی افراطی درآمده است و بشر امروز به هیچ‌رو پذیرای تحمل ناسیونالیستی نیست که برای تحقق هدف‌های خویش، به کشتار، خشونت، ازدواج قومی و رفتار ناپسند دست می‌زند.^{۶۵}

قوم برگزیده

تفسیر و نگرش خاص صهیونیست‌ها از ایده قوم برگزیده به شکل‌های ذیل در پدید آمدن صهیونیسم دخالت داشته است:

۱. بر اساس متون دینی یهودی، یهود قوم برگزیده خداوند است؛ زیرا خدا به بنی اسرائیل وعده حکومت از نیل تا فرات را داده است. این آموزه، تفسیر کلام خداوند به حضرت ابراهیم (ع) است که فرمود:

«به اخلاف تو، این سرزمین، از رود مصر تا شط بزرگ [یعنی] شط فرات را اعطا می‌کنم.»

درواقع کتاب مقدس یهودیان، آنان را «قومی که خداوند کیفرشان داده و در همان حال برگزیده است» معرفی می‌کند؛ به دیگر سخن براساس متون دینی یهودیان، آنان عطیة الاهی هستند و خداوند آنان را دوست می‌دارد؛ از این‌رو آنان را از میان مردم زمین برای اداره حکومت جهانی برگزیده است.^{۶۶}

اندیشه مذکور در شرایط عادی و در وضعیت طبیعی به پدید آمدن صهیونیسم نینجامیده است؛ بلکه بزرگ‌نمایی و سیاسی‌کردن آن، زاینده صهیونیسم است؛ زیرا:

الف. هر فصل بنیانگذار صهیونیسم فردی غیر مذهبی بود. وی اعتراف کرد که آرا و عقایدش متأثر از مذهب یهودی نیست؛ بلکه او انسان بی‌دینی است. در تأیید این اعتراف، «یوری اونری» (Uri Avnery) عضو سابق مجلس اسرائیل، بر این نکته پای فشرده که بیش‌تر جمعیت اسرائیل، بی‌مذهب و حتی ضد مذهب هستند.^{۶۷}

ب. در تفسیر برگزیده شدن قوم بنی‌اسرائیل و اعطای حکومت نیل تا فرات به آنان از سوی خداوند، دو نظریه مطرح است:

اول: وعده فوق که به بنی‌اسرائیل داده شده، مربوط به زمان‌های گذشته است که خانه به دوش بوده‌اند و پس از مدتی این وعده (تشکیل دولت یهود) تحقق یافته است.

دوم: این وعده مربوط به آینده است؛ بدین گونه که یک منجی ظهور می‌کند و یهودیان را به ارض موعود می‌برد؛ البته هنوز آن منجی ظهور نکرده است.^{۶۸}

۲. یکی از دلایل دیگر یهودیان برای اثبات برگزیده بودن خویش، ویژگی‌هایی است که به گمان آنان تنها در یهودیان وجود دارد. یهودیان گمان می‌کنند که شباهتی به ملل دیگر ندارند و نژادشان پاک‌ترین و خالص‌ترین نژادها است و به این دلیل در سراسر تاریخ از پذیرش حاکمیت و سلطه هر سلطانی جز پروردگار عالم سرباز زده‌اند. همچنین یهودیان بر آنند که قوم یهود ملتی بی‌مانند است و آنان نخستین مورخان دنیا، تنها دارندگان فرهنگ مستقل در خاورمیانه و جهان، گل سرسید آفرینش، مردمی کوشا و توانا، نخستین کاشفان حکومت جهانی خدا، نژاد برتر و ملت مقدس‌اند و به دلیل برخورداری از این ویژگی‌ها، بر دیگران می‌بالند و خود را شایسته حکومت مستقل یا مسلط بر جهانیان می‌دانند.^{۶۹}

اگر هم بر فرض این گمان و اعتقاد آنان درست باشد، به هیچ روی موجب پدید آمدن حقی برای تشکیل دولت یهود و سلطه بر جهان نمی‌شود. افزون بر این، تحقیقات نوین، نخست برخورداری یهودیان از ویژگی‌های مذکور را رد می‌کند و در مرحله بعد اگر فرض شود که این ویژگی‌ها در یهود وجود دارد، اثبات وجود آن‌ها در همه یهودیان ممکن نخواهد بود؛ چنان‌که

«ساکولو» می‌گوید:

«فصوص و نآلودگی مطلق [در یهود] وجود ندارد.»^{۷۰}

چگونه می‌توان پذیرفت که آلودگی در یهود نیست؛ درحالی‌که یکی از زمینه‌های پدیدآمدن صهیونیسم، نجات یهود از آلودگی نژادی است؟
از این رو «ساکولو» به‌عنوان یک صهیونیست، یهودیانی را که زنان غیریهودی می‌گیرند، سرزنش و نفرین می‌کند و می‌کوشد آنان را از این کار گناه آلود باز دارد.^{۷۱}

وعده خداوند

یهودیان مدعی‌اند که خداوند در کتاب‌های دینی به آنان وعده داده است که روزی فرزندان و بازماندگان قوم برگزیده و در همان حال پراکنده یهود از سراسر جهان را به دور کوه صهیون اورشلیم گرد می‌آورد و آنان را برای همیشه از آوارگی نجات می‌دهد و در فلسطین ساکن می‌کند. خداوند این وعده را از سوی یک منجی الاهی محقق می‌سازد؛ بنابراین نتیجه می‌گیرند که بازگشت یهودیان به ارض موعود، یک آرمان مذهبی و حاکی از علاقه آنان به فلسطین و نیز نمایانگر تلاش یهودیان در همسان‌سازی سرنوشت هم‌کیشان است.^{۷۲}
در این زمینه صهیونیست‌ها جایگاه مذهبی فلسطین یا سرزمین موعود را بسیار بالاتر از آن چه هست، نشان می‌دهند و از آن بهره‌برداری سیاسی می‌کنند؛ به گونه‌ای که «ژنرال موشه دایان» می‌گوید:

«اگر کتاب مقدس به ما تعلق دارد و اگر خود را به‌عنوان امت دینی کتاب [مقدس] تلقی می‌کنیم، بایستی تمامی سرزمین‌های کتاب [مقدس] را در تملک خویش داشته باشیم.»

و به عقیده «روزه گارودی»، ایگال امیر به امر خداوند و گروه خود، یعنی جنگاوران اسرائیل، اسحاق رابین را ترور می‌کند؛ زیرا رابین برخلاف عقاید دینی در پی آن بود که بخشی از سرزمین موعود (= کرانه غربی رود اردن) را به اعراب تسلیم کند.^{۷۳}

در تقد این عقیده می‌توان گفت: اگر وعده بازگشت به سرزمین موعود، کلام وحی باشد، آن به‌معنای سرزمینی جغرافیایی نیست؛ بلکه اعاده صهیون به یهود، اشاره به انعقاد نوعی پیمان با خداوند است؛ از این رو به نظر می‌رسد فلسطین هیچ‌گاه سرزمین موعود یهودی نبوده است. شاید از این رو است که مجمع اصلاح یهودیت در ۱۲۶۴ ش. / ۱۸۸۵ م. اعلام کرد که انتظار بازگشت به فلسطین را ندارد یا برخی از آنان گفته‌اند: آمریکا و آلمان، صهیون یهودیان است؛ البته حذف کلمه صهیون در ادعیه مذهبی نیز نشان از بی‌پایگی این عقیده دارد که صهیون در

بنابراین ادعای صهیونیسم مبنی بر این که صهیون در فلسطین است، درست نیست؛ زیرا صهیونیست‌ها در اواخر قرن سیزدهم ش. / اوایل قرن بیستم م. فلسطین را پس از بررسی و رد مناطقی چون سورینام، کنیا، اوگاندا، قبرس، موزامبیک، آرژانتین، کنگو، آنگولا، طرابلس (لیبی) و صحرای سینا^{۷۵} به عنوان مکانی برای تأسیس حکومت یهود برگزیده‌اند. نتیجه این که آنان حتی به اندازه یهودیان در اندیشه فلسطین نبوده‌اند؛ همچنین این که صهیون برای صهیونیست‌ها مهم نبوده و نیست، با اعتراف «لئو پنسکر» (Leo Pinsker)، صهیونیست مشهور به این که «ما فقط به قطعه زمینی نیاز داریم که ... اعتقاد به خدا و کتاب مقدس ... را به آن جا ببریم» و نیز با این اعتراف هر متصل که تلاش او برای تأسیس دولت یهودی، یک برنامه استعماری است، روشن تر می‌گردد.^{۷۶}

افزون بر آنچه گذشت، زمینه‌های دیگری نیز در زایش صهیونیسم دخیل بوده‌اند که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

الف. قصه دریفوس: وی (متوفی ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م.) افسر یهودی ارتش فرانسه بود که در ۱۲۷۳ ش. / ۱۸۹۴ م. متهم به تحویل مدارک نظامی محرمانه و مهمی به آلمان شد. او در همین سال دستگیر، محاکمه و به حبس ابد محکوم شد؛ ولی در ۱۲۷۸ ش. / ۱۸۹۹ م. تبرئه و در ۱۲۸۵ ش. / ۱۹۰۶ م. به خدمت فراخوانده شد. این ماجرا از یک سو موج تازه‌ای از یهود آزاری و از سوی دیگر یهودگرایی را در اروپا شدت بخشید؛ اگر چه ماجرای دریفوس نزاعی میان گروه‌های چپ و راست فرانسه تلقی می‌شد، ولی صهیونیسم، آن را به عنوان یکی از مظاهر آزار و ستم بر یهودیان مطرح کرد. همین ماجرا، اثری عمیق بر افکار هر متصل گذاشت؛ به گونه‌ای که وی را به یافتن راه‌حلی اساسی برای رهانیدن و نجات یهودیان از ظلم و ستم کشاند. در پی آن، وی طرح تأسیس یک کشور یهودی را به عنوان راه‌حلی برای نجات یهودیان از یهودآزاری در کتاب «یهود و دولت» خویش به دست داد.^{۷۷}

ب. نهضت‌های صهیونیستی: از دیگر زمینه‌های ظهور صهیونیسم، تأسیس و تداوم فعالیت‌ها و جنبش‌های صهیونی است. از مهم‌ترین این گروه‌ها و جنبش‌ها، گروه عشاق صهیون و جنبش بیلو^{۷۸} بودند که در نخستین سال‌های دهه ۱۲۶۰ ش. / ۱۸۹۰ م. در روسیه پدید آمدند و به سرعت در کشورهای دیگر گسترش یافتند.

جنبش بیلو، متأثر از آرا و نظریه‌های پنسکر، رهبر عشاق صهیون بود؛ اما رنگ صهیونیستی بیشتری در مقایسه با عشاق صهیون داشت؛ به گونه‌ای که نخستین مهاجرت گروهی

به فلسطین از ابتکارات این جنبش است. در مجموع، نتیجه تلاش‌های حدود پانزده ساله گروه عشاق صهیون و جنبش بیلو، ظهور هر متصل و نگارش کتاب «دولت یهود» است. هر متصل برای نیل به هدف تأسیس کشور یهودی، جنبش‌ها و سازمان‌های پراکنده صهیونیستی را در کنفرانس بال، زیر چتر سازمانی واحد (= سازمان جهانی صهیونیسم) گردآورد.^{۷۹}

ج. ملتی فرومایه: اروپاییان به یهودیان با نگاهی منفی می‌نگریستند. از نظر آنان، یهودیان موجوداتی پست، ملتی فرومایه، استثمارگران اصلی اقتصاد اروپا، ناتوان در همسانی با دیگران، نژادی با زاد و ولد فراوان و عناصری فقیر و انگل بودند و به عقیده بالفور، آنان دشمنانی بودند که حضورشان در تمدن غرب به فلاکت آن می‌انجامد؛ بنابراین اروپاییان، تاب تحمل آن‌ها را نداشتند و بر آن شدند تا یهودیان را از اروپا اخراج و در یک سرزمین خارجی مانند فلسطین ساکن کنند. در این صورت یهودیان فقیر و انگل با حراست از کانال استراتژیک سوئز به ابزار سودمند برای غرب مبدل می‌شدند.^{۸۰}

د. ناهمزیستی: زندگی اجتماعی یهودیان در اروپا، با مشکلات و موانعی همراه بود. یکی از این مشکلات و موانع این بود که یهودیان توانایی هماهنگی و همسانی با جامعه غرب را نداشته و برای پاسداری از آداب، سنن و عقاید یهودی علاقه‌ای از خود نشان نمی‌دادند و چون ناچار بودند، توان و نیروی خویش را در بهسازی، عمران و آبادانی تمدن غرب — تمدنی که در آن عنصری بیگانه بودند — به‌کارگیرند، هیچ‌گاه خشنود نبوده‌اند؛ از این رو به‌سوی نظریه تأسیس دولت مستقل یهودی — که می‌توانست آنان را از شر غرب رهایی بخشد — گرایش یافتند.^{۸۱}

ه. حفظ هویت دینی: در دوره رنسانس^{۸۲} و انقلاب صنعتی غرب، حصار زندگی گتویی یهودیان فرو ریخت. این امر رویارویی و برخورد یهودیان با فرهنگ غیر خودی و تضعیف عقاید دینی را در پی داشت و از قدرت پاسخ‌گویی یهودیت به نیازهای نوین مردم یهودی کاست؛ در نتیجه گروهی که به ظاهر در پی حفظ هویت ملی و مذهبی یهود بودند، تحت تأثیر عوامل گوناگون و به‌ویژه نفوذ استعمارگران، به سیاسی‌کردن یهودیت، یعنی آفرینش صهیونیسم پرداختند. در دستیابی به این هدف، حفظ انسجام نسبی یهودیان و ممانعت از تفرقه آن‌ها ضروری بود.^{۸۳}

و. تحولات اجتماعی غرب: تحولات اجتماعی در غرب پس از عصر نوزایی، به گسترش حقوق مدنی و ترویج آزادی‌های سیاسی و توسعه شعارهای برابری و برادری همگانی انجامید. این موضوع به یهودیان امکان داد تا در پرتو فضای ایجاد شده به تقویت عناصر ناسیونالیستی

یهودیت، همچون: نژاد، خون، مذهب، وطن و زبان یهودی بیردازند؛ برای نمونه بسط و رشد آزادی سیاسی سبب دست کشیدن یهودیان آلمانی از زبان محلی «یدیش» و روی آوردن به زبان عبری گردید. خلاصه این که بهره‌گیری از عناصر ناسیونالیستی برای خلق صهیونیسم در پرتو گسترش حقوق مدنی غربی به وقوع پیوست.^{۸۴}

ز. شکست دشمن: تجزیه و نابودسازی امپراتوری عثمانی از اهداف استعمارگران بود؛ زیرا تجزیه یک امپراتوری مسلمان، افزون بر این که شکست دشمن و حریفی دیرینه به‌شمار می‌رفت، بازار مصرف، مواد اولیه و موقعیت اقتصادی نوینی را برای یکایک استعمارگران — به‌ویژه بریتانیا به‌عنوان بزرگ‌ترین دولت استعماری — فراهم می‌آورد. به اعتراف سرهنگ «جورج گاولر» (George Gauler)، حاکم انگلیسی استرالیا، جنوبی، فلسطین به‌عنوان محور، مرکز عصب و قلب دنیا است؛ بنابراین تصرف و تصاحب آن از سوی هریک از کشورهای رقیب، ضربه‌ای هولناک بر پیکر بریتانیا وارد می‌کرد.^{۸۵}

ح. اندیشه ملت ارگانیک: ترویج اندیشه ملت واحد، در باروری صهیونیسم سهم بوده‌است. در ترویج و تزریق این اندیشه، کسانی مانند: «اسحاق نیوتسن» (Issac Newton) و «روسو» (Rousseau) دارای سهم بزرگی هستند. در نوشته‌های «کانت» (Kant) و «فیخته» (Fichte) نیز یهودیان به‌عنوان یک ملت اندام‌وار (ارگانیک) یا واحد معرفی شده‌اند. کوشش‌های آنان به نگارش کتاب سرزمین جلعاد (چاپ ۱۲۵۹ ش. / ۱۸۹۰ م.) و تولد سرود هاتیکوه (Hatikvah) به معنای امید منجر شد که اولی بر لزوم اسکان یهودیان در یک سرزمین معین پای می‌فشرد^{۸۶} و دومی بر حرکت صهیونیسم به‌سوی فلسطین.^{۸۷}

بدیهی است عوامل دیگری همچون: نقش مهاجرت‌های یهودیان به نقاط گوناگون جهان، تحریف متون دینی و سکوت روحانیان مذهبی و نیز خاموشی و بی‌تفاوتی مسلمانان و حکومت‌های اسلامی در پدید آمدن صهیونیسم را نباید به فراموشی سپرد.

تا کنفرانس بال در ۱۲۷۷ ش. / ۱۸۹۸ م. زمینه‌های ذهنی و فکری اندیشه یک دولت صهیونیستی فراهم آمد. پس از آن حرکت‌های عملی و عینی قابل توجهی از سوی صهیونیست‌ها برای تأسیس یک دولت یهودی آغاز و به انجام رسید که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها می‌پردازیم:

منشورگرایی

فاصله زمانی میان کنگره اول (۱۲۷۶ ش. / ۱۸۹۷ م.) تا کنگره هشتم (۱۲۸۶ ش. / ۱۹۰۷ م.)

صهیونیست‌ها، مرحله نخست دیپلماسی صهیونیستی در نیل به تشکیل دولت یهودی را دربر می‌گیرد که طی آن، تلاش‌های دیپلماتیک وسیعی برای اجرای اعلامیه کنفرانس بال (The Balfour Declaration conference) صورت گرفت. به این دوره — که به تلاش برای کسب مجوز (منشور) از سلطان عثمانی به منظور تأسیس یک دولت یهودی در فلسطین محدود شد — «دوران منشور» و به طرفداران آن، «منشورگرایان» لقب داده‌اند.^{۸۸}

اعلامیه کنگره بال که از یک مقدمه و چهار ماده تشکیل می‌شد، تأسیس کشوری یهودی در فلسطین را هدف صهیونیسم اعلام کرد. کنفرانس مزبور برای تحقق این اهداف، راه‌های ذیل را پیشنهاد کرد.

۱. تسریع [در] مستعمره کردن فلسطین از سوی کارگزاران کشاورزی و صنعتی یهود به روال مناسب.

۲. سازماندهی و گردآوری تمامی یهودیان به وسیله مؤسسات خاص محلی و بین‌المللی، متناسب با قوانین کشور.^{۸۹}

۳. تقویت و بارور کردن احساسات و وجدان ملی یهود.

۴. برداشتن گام‌های مقدماتی مورد لزوم جهت کسب رضایت حکومت [عثمانی] برای رسیدن به هدف صهیونیسم.^{۹۰}

ماده اول و چهارم اعلامیه بال، لزوم دست زدن به اقدامات دیپلماتیک را ای تحقق هدف تشکیل دولت یهودی مورد تأکید قرار داد؛ البته پیش از برپایی کنفرانس بال، فعالیت‌های سیاسی چندی برای قانع ساختن سلطان عثمانی به منظور مهاجرت یهودیان به فلسطین به‌عنوان بستر لازم برای برپایی دولت یهودی صورت گرفت؛ از آن جمله:

الف. گروهی از عشاق صهیون در ۱۲۶۰ ش. / ۱۸۸۱ م. از دولت عثمانی خواستند که به یهودیان اجازه مهاجرت به فلسطین داده شود.

ب. لاورنس الیقانت (Laurence oliphant)، صهیونیست انگلیسی در ۱۲۶۱ ش. / ۱۸۸۲ م. از طریق سفیر آمریکا در عثمانی، از سلطان عثمانی، سفر و مهاجرت یهودیان به فلسطین را تقاضا کرد.

ج. سر ساموئل مونتاقو (Sir Samuel montagu)، صهیونیست سرمایه‌دار انگلیسی در ۱۲۷۲ ش. / ۱۸۹۳ م. تقاضایی را با امضای مسوولان اجرایی و دبیران شاخه‌های عشاق صهیون، برای سلطان عثمانی فرستاد که در آن، خواهان لغو ممنوعیت مهاجرت یهودیان به فلسطین و خرید زمین از سوی آن دولت شد.

د. همچنین هر متصل در ۱۲۷۵ ش./ ۱۸۹۶ م. و برخی دیگر از رهبران انگلیسی صهیونیسم، مانند اسرائیل زانگویل «Israel Zangwill» و هربرت بنت-ویچ (Herbert Bentwich) به پایتخت کشور عثمانی مسافرت و خواسته‌های صهیونیسم را مطرح کردند؛ اما سلطان عبدالحمید همه درخواست‌های مذکور را رد کرد.^{۱۱}

پس از آن‌که اقدامات سیاسی هر متصل و دیگر رهبران صهیونیسم در جلب نظر مساعد سلطان بی‌نتیجه ماند، آنان کوشیدند تا حمایت عملی دولت‌های غربی را از تلاش‌های دیپلماتیک خویش به‌دست آورند. ویلیام دوم - قیصر آلمان - نخستین رییس یک کشور اروپایی بود که مورد استفاده و بهره‌برداری صهیونیست‌ها برای جلب نظر سلطان عثمانی قرار گرفت؛ ولی این بار نیز صهیونیست‌ها پاسخی دلخواه از سلطان دریافت نکردند. در برابر، قیصر آلمان آنان را مورد حمایت مالی و سیاسی دولت خویش قرار داد. ملاقات هر متصل در ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ ش./ ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ م. با سلطان نیز نتیجه‌ای در پی نداشت؛ از این‌رو صهیونیست‌ها پیش از گذشته از دستیابی به فلسطین از طریق تلاش‌های سیاسی ناامید و سرخورده شدند؛ از این‌رو اندیشه مهاجرت به مکانی غیر از فلسطین^{۱۲} یا «صهیونیسم بدون صهیون» مطرح شد. با این‌همه، سه سال پس از مرگ هر متصل (۱۲۸۶ ش./ ۱۹۰۷ م.)، هم‌چنان تلاش‌های دیپلماتیک برای تأسیس یک دولت یهودی ادامه یافت.^{۱۳}

عملگرایی (Pragmatism)

مرحله دوم دیپلماسی صهیونیستی، از ۱۲۸۶ ش./ ۱۹۰۷ م. آغاز و در ۱۲۹۳ ش./ ۱۹۱۴ م. به پایان رسید. دیپلماسی جدید، همانند دیپلماسی پیشین فعال نبود؛ زیرا اقدامات عملی نیز برای نیل به هدف صهیونیستی به‌کار گرفته شد و این موضوع به کاهش فعالیت‌های دیپلماتیک گذشته انجامید؛ به دیگر سخن، از کنگره هشتم صهیونیستی (۱۲۸۶ ش./ ۱۹۰۷ م.) این اندیشه که «پیش از گرفتن منشور از سلطان عثمانی، نباید فعالیت عملی برای مستعمره‌ساختن فلسطین آغاز شود»، جای خود را به ضرورت نفوذ و رخنه تدریجی و عملی بدون کسب مجوز در فلسطین، با هدف در دست گرفتن حیات اقتصادی به‌عنوان مهم‌ترین راه برای استعمار کامل سپرد. چنین تحولی به‌معنای پایان عمر منشورگرایان به رهبری هر متصل و هوادارانش و آغاز حیات سیاسی عمل‌گرایان به رهبری کسانی چون «حیم وایزمن» بود.^{۱۴}

افزون بر این، از ۱۲۸۷ ش./ ۱۹۰۸ م. راه برای اجرای نقشه‌های عمل‌گرایان بیش از گذشته فراهم آمد؛ زیرا نخست این‌که عبدالحمید بن عبدالحمید، سی و چهارمین سلطان امپراتوری عثمانی، در ۱۲۸۷ ش./ ۱۹۰۸ م. از سوی ترک‌های جوان از سلطنت خلع شد و دوم

با انقلاب ترک‌های جوان و برکناری سلطان، ترک‌های جوان اداره کشور را در دست گرفتند؛ درحالی‌که آنان حساسیتی به توسعه‌طلبی صهیونیست‌ها نشان ندادند؛ بلکه به افزایش همکاری با آنان دست زدند و سوم، گسترش سیاست‌های نژادگرایانه پان‌تورانیستی (پان ترکیسم)، موجب توسعه نارضایتی اعراب عثمانی و کاهش مشروعیت امپراتوری نزد آنان شد. چنین اوضاع و احوالی، موقعیتی مناسب برای اجرای نقشه‌های صهیونیسم پدید آورد.^{۹۵}

مهم‌ترین برنامه صهیونیست‌های عملگرا، اتخاذ و اجرای شیوه‌ای گام به گام برای افزایش مهاجرت یهودیان به فلسطین و فراهم آوردن شرایط اسکان آنان و سرانجام ساختن دهکده‌های یهودی به هم پیوسته و خلع ید و اخراج و راندن اعراب از دیار و کاشانه خویش بود. تحقق این هدف، بدون خرید یا تصاحب زمین اعراب فلسطینی که وسیله‌ای برای فراهم ساختن غذا و اسکان به شمار می‌رفت، امکان‌پذیر نبود. به همین دلیل سازمان جهانی صهیونیسم در ۱۲۸۸ ش./ ۱۹۱۹ م. «شرکت توسعه ارضی فلسطین با مسوولیت محدود» را پی‌ریزی کرد که بعدها به کارگزار اصلی خرید زمین برای صندوق ملی یهود مبدل شد. زمین‌های خریداری شده به هیچ‌کس حتی یهودیان فروخته نمی‌شد؛ بلکه به آنان اجاره داده می‌شد؛ البته اجاره‌کنندگان، حق واگذاری به غیر را نداشتند.^{۹۶}

با وجود مخالفت اعراب شهرهای اورشلیم، نابلس، حیفاء، طبریه و دیگر مردم، صهیونیست‌ها با کمک ترک‌ها و حمایت انگلیس، زمین‌های بیشتری خریدند و حتی اجازه ثبت قانونی و رسمی آن‌ها را نیز در ۱۲۹۲ ش./ ۱۹۱۳ م. از دولت عثمانی دریافت کردند. صهیونیست‌ها برای تثبیت و مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود، به تأسیس دو روزنامه و چند مجله عبری، احداث شهر تل‌آویو در ۱۲۸۸ ش./ ۱۹۰۹ م. ساخت مدرسه، دبیرستان و کالج حیفاء در ۱۲۹۱ ش./ ۱۹۱۲ م. و مهم‌تر از همه به تشکیل گروه شبه نظامی «هاشومیر»^{۹۷} در ۱۲۸۸ ش./ ۱۹۰۲ م. پرداختند و با کمک ترک‌ها آن را مسلح کردند. شعار این سازمان شبه نظامی که سهمی عمده در تأسیس اسرائیل داشت، این بود:

«یهودا با خون و آتش سقوط کرد و باری دیگر با خون و آتش قیام خواهد کرد.»^{۹۸}

ملی‌گرایی عربی و ترکی

یکی دیگر از زمینه‌های پیدایش اسرائیل، ازهم‌گسستن پیوندها و وحدت اعراب و ترکان است که حاصل تأکید روز افزون آنان بر ناسیونالیسم عربی و ترکی بوده‌است، البته تأثیر زیانبار ناسیونالیسم عربی بیش از ناسیونالیسم ترکی بود؛ زیرا ترک‌ها به رغم پافشاری بسیار بر بسط مؤلفه‌های ناسیونالیسم ترکی، به حفظ یکپارچگی امپراتوری علاقه‌مند بودند؛ اما تلاش آنان در تحمیل فرهنگ و زبان ترکی، اعدام برخی از رهبران جنبش‌های ناسیونالیستی عرب

چون سرکوب رهبران ناسیونالیست دمشق و بیروت از سوی جمال پاشا)، ناتوانی آنان در حفظ تمامیت ارضی و دفاع از سرزمین‌های عرب‌نشین (مانند اشغال لیبی و مراکش توسط ایتالیا و فرانسه) و نیز گرایش به نهادهای پیش از اسلام^{۹۹}، اندیشه جدایی کامل از عثمانی را در ذهن اعراب قوت بخشید.^{۱۰۰}

ناسیونالیسم عرب از آغاز تا تکامل، این مراحل را پشت سرگذاشته است:

«در آغاز بیداری عرب نوعی پاسخ به سلطه نظامی امپریالیسم اروپا بر بخش‌های عرب‌نشین عثمانی [و واکنش علیه] سیاست‌های غربی تنظیمات و شیوه استبدادی سلطان عبدالحمید بود... در مرحله بعد ... خواستار اعطای خودمختاری داخلی به اعراب و ایجاد حکومت غیرمتمرکز [حکومت دو ملیتی و دو نژادی ترک و عرب] بودند... اما در مرحله سوم که با اجرای [گسترده] سیاست پان‌تورانیسم و سرکوب شدید اعراب و نیز آغاز جنگ جهانی و ضعف روز افزون عثمانی در دفاع از قلمرو عربی همراه بود، ناسیونالیست‌های عرب به تدریج خواستار جدایی کامل از امپراتوری عثمانی و استقرار یک حکومت واحد عربی ... شدند.»^{۱۰۱}

افزون بر این، ترکان و اعراب برای از میدان به درکردن رقیب، خود را نیازمند به حمایت مالی و سیاسی صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها می‌دیدند. این موضوع به تضاد رو به رشدی که میان اعراب و ترکان پدید آمده و آنان را ناتوان ساخته بود، شدت بخشید؛ تضادی که زمینه‌بخش و سوء استفاده صهیونیست‌ها و حامیان‌شان را فراهم می‌کرد. بهره‌برداری‌های صهیونیست‌ها از این وضعیت عبارت بود از:

۱. پس از روی کار آمدن «انور پاشا» نفوذ صهیونیست‌ها در ترکان افزایش یافت؛ به‌گونه‌ای که یک سال بعد، از سیزده وزیر کابینه «سعید حلیم پاشا» چهار وزیر کار و امور اجتماعی (پساریا افندی)، بازرگانی و کشاورزی (نسیم مازلیاح)، پست و تلگراف (اوسقمان افندی) و دارایی (جاوید بیک) یهودی بودند؛ درحالی‌که در همین کابینه، تنها یک وزیر عرب (سلیمان بستانی) حضور داشت.^{۱۰۲}

۲. برخی از مسلمانان عضو فراماسونری به انجمن مخفی (تأسیس ۱۲۵۴ ش. / ۱۸۷۵ م.) پیوستند که نخستین تلاش سازمان‌یافته ناسیونالیسم عربی علیه ترکان عثمانی بود. این انجمن در برانگیختن حس عربیت و گسترش روحیه ناسازگاری با پان‌ترکیسم سهمی بسیار داشت. فراماسونری نیز به اعتراف صریح پروتکل‌های ۱، ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۵ صهیون، ساخته و پرداخته یهودیت جهانی است؛ به‌علاوه دریافت مجوز ثبت قانونی زمین‌های خریداری شده از سوی یهودیان، بیش از پیش اعراب را به لزوم همکاری با انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها سوق

داد؛ از این رو پیشنهاد اتحاد و همکاری میان مسلمانان و یهودیان از سوی اعراب مطرح و مذاکراتی انجام شد؛ البته از ۱۲۹۲ ش./ ۱۹۱۳ م. صهیونیست‌ها از همکاری با ترک‌های جوان برای سرکوب نهضت عربی خودداری کردند؛ زیرا به ادامه حمایت انگلیس نیازمند بودند و انگلیس برای از پای درآوردن عثمانی به نهضت عربی نیازمند بود.^{۱۰۳}

جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول یا جنگ بزرگ، فرصتی طلایی^{۱۰۴} برای جنبش صهیونیسم بود؛ زیرا امپراتوری عثمانی، یعنی مهم‌ترین مانع تأسیس دولت یهودی، فروپاشید.^{۱۰۵} در مقابل، انگلیس پرحرارت‌تر از گذشته به حمایت از خواسته‌های نهضت صهیونیسم پرداخت.^{۱۰۶} این حوادث تلخ را می‌توان با مروری بر برخی رویدادهای دوران جنگ — که در زیر می‌آید — دریافت:

الف. در ۱۲۹۳ ش./ ۱۹۱۴ م. انگلیسی‌ها مذاکراتی را با حسین، شریف مکه^{۱۰۷} برای بسیج اعراب علیه ترکان عثمانی آغاز کردند و این مذاکرات با آغاز جنگ جهانی اول با شدتی بیشتر پیگیری شد. یک ماه پس از آغاز جنگ و اندکی پس از آغاز مذاکرات میان انگلستان (مک ماهان) و اعراب (شریف حسین)، وایزمن با بالفور و تنی چند از چهره‌های دولتی انگلیس ملاقات کرد و حمایت آنان و دولت انگلیس را از اهداف صهیونیستی به دست آورد.^{۱۰۸}

ب. در فروردین ۱۲۹۴ ش./ ژانویه ۱۹۱۵ م. «مک ماهان» موافقت دولتش را با خواسته‌های «شریف حسین» اعلام کرد. در ماه‌های مه و اوت (مرداد و آبان) روابط اعراب و ترکان با اعدام ۳۲ نفر از رهبران ناسیونالیسم عرب از سوی دولت عثمانی بحرانی‌تر شد. «هربرت سمونل» (Herbert samuel)، وزیر صهیونیست دولت بریتانیا، از این وضعیت برای تصویب طرحش در کابینه دولت، مبنی بر ضرورت سیطره انگلیس بر فلسطین از راه یهودی کردن آن سود برد.^{۱۰۹}

ج. در مه ۱۲۹۵ ش./ ۱۹۱۶ م. دولت‌های انگلیس و فرانسه، با انعقاد پیمان سری «سایکس پیکو» نقشه تقسیم بلاد عربی و منطقه آسیای دولت عثمانی را ترسیم کردند. در این نقشه، فلسطین تحت سرپرستی یک گروه بین‌المللی قرار می‌گرفت. با این حال، یک ماه بعد، شورش اعراب به فرماندهی «فیصل» فرزند شریف حسین، با تیراندازی، محاصره، اشغال پادگان‌های نظامی و تصرف شهرهای مکه، طائف و جده وارد مرحله جدید و حساس شد.^{۱۱۰} د. در بهمن ۱۲۹۶ ش./ نوامبر ۱۹۱۷ م. اعلامیه شصت و هفت کلمه‌ای بالفور مبنی بر

تصمیم دولت انگلیس برای ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین صادر گردید. مذاکرات صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها — که منجر به صدور اعلامیه مذکور شد — به دور از چشم متحدان^{۱۱۱} انگلیس (فرانسه و اعراب) صورت می‌گرفت؛ درحالی‌که در همان زمان، فرانسه با ادامه همکاری و اعراب با اشغال مناطقی چون عقبه، وفاداری خود را برای تداوم اتحاد با انگلیس و پیروزی متفقین^{۱۱۲} به نمایش گذاشته بودند.^{۱۱۳}

هـ. انگلیس به‌رغم وعده‌های گذشته، دو ماه پیش از متارکه جنگ (۱۲۹۷ش./ ۱۹۱۸م.) به یک گروه صهیونیستی به ریاست «وایزمن» اجازه بازدید از فلسطین را داد و بی‌درنگ پس از آن، اداره فلسطین را به یک حکومت نظامی تحت ریاست «ژنرال للنتی» سپرد. با این حال در ماه نوامبر / بهمن با ارسال تلگرافی به شریف حسین و صدور بیانیۀ مشترک با فرانسه، هم‌چنان به اعطای استقلال به اعراب تأکید ورزید.^{۱۱۴}

حاصل حمایت‌های بی‌دریغ انگلیس از صهیونیست‌ها، افزایش شمار یهودیان مهاجر به فلسطین بود که از ۷٪ در ۱۲۷۹ ش./ ۱۸۹۷ م. به ۱۰٪ در ۱۲۹۷ ش./ ۱۹۱۸ م. یعنی به رقم ۵۶۰۰۰ نفر رسید. از دیدگاه صهیونیسم، افزایش جمعیت یهودیان در فلسطین برای تشکیل دولت یهودی امری اجتناب‌ناپذیر بود.^{۱۱۵}

پیمان سایکس — بیکو

در تیر ۱۲۹۳ ش./ آوریل ۱۹۱۴ م. نخستین^{۱۱۶} دور ملاقات و مکاتبات میان انگلیس‌ها و عرب‌های مخالف عثمانی صورت گرفت که نتیجه آن، آغاز مکاتبات هشت‌گانه^{۱۱۷} «شریف حسین» و «مک ماهان» بود؛ اما انگلیس بدون توجه به تعهدی که درباره کمک به تشکیل حکومت مستقل عربی پذیرفته بود، مذاکرات محرمانه‌ای را نخست با فرانسه (دی ۱۲۹۴ ش./ اکتبر ۱۹۱۵ م.) و سپس با روسیه و فرانسه (خرداد ۱۲۹۵ ش./ ۱۹۱۶ م.) آغاز کرد که سرانجام به دستیابی انگلیس و فرانسه به یک فرمول موقت (اردیبهشت ۱۲۹۵ ش./ فوریه ۱۹۱۶ م.) و سپس تصویب فرمول دائم (پیمان سایکس بیکو) میان سه کشور روسیه، انگلیس و فرانسه درباره تقسیم بلاد عربی امپراتوری عثمانی انجامید.^{۱۱۸}

جزئیات توافق سایکس — بیکو در خرداد، تیر و مرداد ۱۲۹۵ ش./ مارس، آوریل و مه ۱۹۶۱ م. به تصویب دولت‌های روسیه، فرانسه و انگلیس رسید و در دی / اکتبر همان سال و نیز طی سال‌های ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ ش./ ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ م. تغییرات و اصلاحاتی در آن از سوی دول مزبور انجام شد؛ اما در مجموع، این توافق‌نامه — که حاصل یازده نامه رسمی و

اقدامات دیپلماتیک سه کشور بود — دارای دوازده ماده است. طرح نخستین (فرمول موقت پیمان) از سوی «سر مارک سایکس» نماینده پارلمان و معاون وزیر جنگ انگلیس و «جورج پیکو» کنسول فرانسه در بیروت فراهم آمد؛ ولی مبادله اسناد و همچنین تغییرات بعدی آن از سوی «سازوف» (Sazonov)، «سر ادوارد گری» (Sir Edward Grey)، «پالئولوگ» (Paleologue) و ...، یعنی نمایندگان سیاسی سه کشور انجام شد.^{۱۱۹}

بر اساس موافقت نامه سایکس — پیکو، جهان عرب به چند بخش تقسیم و هر بخش به کشوری بزرگ واگذار شد:

۱. اردن، جنوب عراق و سوریه تا مرزهای ایران و خلیج فارس و نیز بنادر عکا و حیفا به انگلیس واگذار شد.

۲. قسمت اعظم سوریه، نوار شمالی عراق، بخش هایی از آناتولی جنوبی در اختیار دولت فرانسه قرار گرفت.

۳. آناتولی شرقی و بخش وسیعی از شمال کردستان به روسیه سپرده شد.

۴. تمام سرزمین فلسطین، جز بنادر عکا و حیفا، منطقه ای بین المللی دانسته شد.^{۱۲۰}

پیمان سایکس پیکو، که طراحی کامل از قراردادهای گذشته دولت های استعمارگران برای تجزیه عثمانی و نیز مشهورترین، مهم ترین و شاید مؤثرترین آن ها به شمار می رفت، با وعده های همزمان ارضی بریتانیا به اعراب و صهیونیسم، سر ناسازگاری داشت؛ زیرا به صهیونیست ها وعده دادند که سرزمین فلسطین وطن ملی آنان خواهد شد و به شریف مکه اطمینان دادند که گرایش های ملی گرایانه اعراب نیز به نوبه خود به رسمیت شناخته خواهد شد؛ اما این تناقض به نفع صهیونیست ها پایان یافت؛ زیرا در شرایط پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، صهیونیست ها پیش از اعراب برای سیاست های استعماری انگلیس سودمند بودند؛ چنان که پیش تر، هر متصل با این پندار که «ما می توانیم بخش دیوار دفاعی اروپا در برابر آسیا باشیم، ما پاسدار تمدن در برابر بربریت خواهیم بود.» این موضوع را پیش بینی کرده بود. به هر حال، قراردادهایی چون سایکس — پیکو، راه حلی پذیرفته شده برای طرف های ذی نفع به ارمغان نیاورد؛ بلکه بخش مهمی از ریشه های منازعات بعدی و فعلی خاورمیانه را در خود پروراند.^{۱۲۱}

اعلامیه بالفور

صدر اعلامیه بالفور، که در تولد دولت یهودی — صهیونیستی اسرائیل سهمی بسیار

داشت، ناشی از اشتراک منافع صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها بود؛ زیرا از یک سو انگلیس برای حفظ منافع خویش در کانال سوئز^{۱۲۲} و مصر و به پاس قدردانی از کمک‌های مادی و معنوی یهودیان جهان به انگلیس و اهداف جنگی آن کشور در جنگ جهانی اول و در پاسخ به تلاش‌های یهودیان آمریکا برای پیوستن آن کشور به انگلیس در جنگ بزرگ و به منظور کسب حمایت یهودیان روسیه برای جلوگیری از تسلیم شدن آن کشور به متحدین^{۱۲۳} و نیز برای خنثی کردن توطئه آلمان در جذب و جلب پشتیبانی صهیونیسم و سرانجام برای قدردانی از خدمات و ایازمن^{۱۲۴} در پیشبرد اهداف جنگی دولت‌های متفق، به حمایتی جدی از هدف‌ها و خواسته‌های صهیونیستی پرداخت.^{۱۲۵}

از سوی دیگر، در جریان جنگ جهانی اول، امید صهیونیست‌ها به مستعمره کردن فلسطین از راه امپراتوری عثمانی و آلمان از آن رو که آن دو کشور به تحقق خواسته‌های صهیونیسم علاقه‌ای نشان نمی‌دادند، به یأس مبدل شد.

«به این مناسبت صهیونیست‌ها در پی آن بودند تا به جانب قدرتی جهت‌گیری کنند که در صورت سقوط عثمانی، نقش عمده‌ای در تصمیم‌گیری برای سرزمین‌های عرب به‌ویژه فلسطین داشته باشد. این قدرت از نظر جنبش صهیونیسم، امپریالیسم بریتانیا^{۱۲۶} بود.»^{۱۲۷}

در کنار این تحول نظری و ذهنی، عملاً اقداماتی چند صورت گرفت که هریک در تدوین و تسریع صدور اعلامیه بالفور مؤثر افتاد؛ برای نمونه:

۱. روزنامه منچستر گاردین، در سرمقاله بهمن ۱۲۹۱ ش. / نوامبر ۱۲۸ ۱۹۱۵ م. ضرورت تولد دولتی متحد انگلیس در منطقه خاورمیانه را که «نقش خط مقدم [در دفاع] از آبراه سوئز و مصر را بازی کند» متذکر شد، این مقاله تأکید می‌کند:

«تنها ملتی که می‌تواند چنین دولت متحدی را برپا کند، ملت یهود است.»^{۱۲۹}

۲. در دی ۱۲۹۵ ش. / اکتبر ۱۹۱۶ م. وایزمن در یادداشتی رسمی، طرحی را به نام «حکومتی جدید در فلسطین طبق اهداف صهیونیسم» به وزارت امور خارجه انگلیس ارائه داد. این یادداشت — که خواهان به رسمیت شناختن موجودیت یهودیان مقیم فلسطین، اعطای خودمختاری آموزشی، دینی و ... به آنان و نیز تشکیل یک شرکت یهودی برای عمران و استعمار فلسطین بود — پایه و اساس مذاکرات انگلیس و سازمان صهیونیسم جهانی درباره آینده فلسطین قرار گرفت.^{۱۳۰}

۳. در فروردین ۱۲۹۶ ش. / ژانویه ۱۹۱۷ م. وایزمن با سایکس^{۱۳۱} و در اردیبهشت ۱۲۹۶ ش. / فوریه ۱۹۱۷ م. رهبران صهیونیسم با دولت دیوید جورج^{۱۳۲} و بالفور و سایکس ملاقات

کردند. این ملاقات‌ها آغاز مباحثی بود که به صدور اعلامیه بالفور انجامید.^{۱۳۲}

۴. در مهر ۱۲۹۶ ش./ ژوئیه ۱۹۱۷ م. صهیونیست‌ها پیش‌نویس پیشنهادی را که مبنای اعلامیه بالفور قرار گرفت، به وزیر امور خارجه انگلیس تسلیم کردند. در این پیشنهاد، دولت انگلیس «اعطای خودمختاری داخلی به ملیت یهود در فلسطین، آزادی مهاجرت یهودیان و تأسیس یک شرکت مستعمره‌سازی ملی یهود را به منظور اسکان مجدد یهودیان و توسعه اقتصادی کشور لازم و ضروری دانسته بود.»^{۱۳۳}

سرانجام لرد آرتور جمیز بالفور وزیر امور خارجه انگلیس در دولت دیوید لوید جورج، نامه و اعلامیه‌ای خطاب به «بارون ادموند جیمز روچیلد» ثروتمند یهودی و سرپرست فدراسیون صهیونیسم در انگلیس صادر کرد. در بخشی از این اعلامیه آمده بود: «دولت اعلاحضرت تأسیس یک موطن ملی برای مردم یهود در فلسطین را به دیده مساعد می‌نگرد و بهترین تلاش‌های خود را برای تسهیل وصول به این هدف به‌کار می‌برد.»^{۱۳۵}

اعلامیه بالفور به‌رغم این‌که به دلایل گوناگونی مانند تناقض با تعهدات انگلیس در برابر اعراب و تعارض با قرارداد سایکس — بیکو دارای اعتبار قانونی نبود و نیز با وجود مخالفت‌های عربی (چون مخالفت هفت شخصیت عرب ساکن قاهره) و غربی (چون مخالفت مجلس اعیان و عوام انگلیس) در توافق‌نامه فروردین ۱۲۹۸ ش./ ژانویه ۱۹۱۹ م. امیر فیصل — فرزند شریف حسین — و دکتر وایزمن و در کنفرانس تیر ۱۲۹۹ ش./ آوریل ۱۹۲۰ م. سان ریمو — شورای عالی متفقین — و در قرارداد آبان ۱۲۹۹ ش./ اوت ۱۹۲۰ م. سورس (Sevres) — منعقد میان ترکیه و متفقین — و سرانجام در مهر ۱۳۰۱ ش./ ژوئیه ۱۹۲۲ م. در مقدمه حکم قیمومت انگلیس بر فلسطین از سوی شورای جامعه ملل مورد تأیید و تأکید قرار گرفت. بدین‌سان، یکی دیگر از سنگ بناهای نخستین پیدایش اسرائیل نهاده شد.^{۱۳۶}

پیمان ورسای

کنفرانس صلح در فروردین ۱۲۹۸ ش./ ژانویه ۱۹۱۹ م. در ورسای — شهری در ۲۳ کیلومتری جنوب پاریس — تشکیل شد. در شهریور / ژوئن همان سال، پیمان تأسیس جامعه ملل در کنگره صلح ورسای به امضا رسید. براساس ماده ۲۲ اساسنامه جامعه ملل، مستعمرات متحدین تحت قیمومت دول متفق قرار گرفت^{۱۳۷}؛ زیرا به عقیده مؤسسان جامعه ملل، سکته آن نقاط مردمانی بودند که در اوضاع سخت عصر حاضر توانایی اداره کردن خود را نداشتند. اقوام تابع امپراتوری عثمانی نیز به درجه‌ای از ترقی رسیده بودند که ممکن بود آن‌ها را به‌گونه

موقت، به‌عنوان ملتی مستقل شناخت به شرط آن‌که نصاب و کمک یک دولت قیم، راهنمای اداره آن‌ها گردد تا زمانی‌که خود، قادر به اداره خویش شوند.^{۱۳۸}

اختلاف انگلیس و فرانسه درباره توافق‌نامه سایکس — پیکو (درباره چگونگی اداره فلسطین از سوی یک رژیم بین‌المللی) و چگونگی اجرای اعلامیه بالفور (درباره وعده یک وطن و کشور یهودی در فلسطین) به برپایی اجلاس شورای عالی متفقین در خرداد ۱۲۹۸ ش. / مارس ۱۹۱۹ م. در سان‌ریمو انجامید. سرانجام پس از مذاکرات فراوان در تیر ۱۲۹۹ ش. / آوریل ۱۹۲۰ م. بار دیگر درباره بخش‌های عربی امپراتوری عثمانی تصمیم‌گیری شد که براساس آن، سوریه و لبنان تحت سرپرستی فرانسه و عراق و فلسطین به شرط اجرای وعده بالفور در قیمومت انگلیس قرار گرفتند.^{۱۳۹}

برپایه معاهده سور، دولت عثمانی تصمیمات کنفرانس سان‌ریمو درباره بلاد عربی را پذیرفت. پذیرش و امضای این معاهده از سوی سلطان عثمانی، خشم جمعی از افسران و ملی‌گرایان ترک، از جمله مصطفی کمال (بعدها آتاترک) را برانگیخت. آنان در مخالفت با معاهده سور، با یونان که براساس این معاهده به امتیازاتی دست یافته بود، به جنگ پرداختند. نتیجه جنگ، عزل و خلع خلیفه عثمانی در بهمن ۱۳۰۱ ش. / نوامبر ۱۹۲۲ م. امضای عهدنامه لوزان (LauZanne) با متفقین در مهر ۱۳۰۲ ش. / جولای ۱۹۲۳ م. و تأسیس جمهوری ترکیه و نابودی امپراتوری عثمانی (دی ۱۳۰۲ ش. / اکتبر ۱۹۲۳ م.) از سوی آتاترک و هوادارانش بود. متفقین در عهدنامه لوزان، قیمومت خود را بر فلسطین، عراق، شام (لبنان و سوریه) حفظ کردند و زمام امور حجاز و ماورای آن (عربستان سعودی فعلی) نیز به خاندان شریف حسین سپرده شد.^{۱۴۰}

ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل، مصوب ۱۲۹۸ ش. / ۱۹۱۹ م. کشورهای را که قرار بود در قیمومت قرار گیرند، تعیین کرد و دولت‌های قیم نیز در شورای عالی نیروهای متفق (تأسیس ۱۲۹۹ ش. / ۱۹۲۰ م.) مشخص شدند. شرایط قیمومت نیز از سوی شورای جامعه ملل در مهر ۱۳۰۱ ش. / ژوئیه ۱۹۲۲ م. تصویب شد و از آذر ۱۳۰۲ ش. / سپتامبر ۱۹۲۳ م. به مرحله اجرا درآمد که بنا بر آن، فلسطین به‌طور رسمی در قیمومت انگلیس قرار گرفت و این، شامل بیشتر خواسته صهیونیست‌ها در آن زمان بود.

«سازمان جهانی صهیونی در یادداشت مورخه [اردیبهشت ۱۲۹۸ ش. / فوریه ۱۹۱۹ م.] که به کنفرانس صلح در پاریس تسلیم نمود، خواسته‌ها و آرزوهای خود را با توجه به آینده فلسطین برشمرده بود. مهم این است که بسیاری از پیشنهاد‌های این یادداشت، پس از تجدید

نظر، در طرح حکم قیمومت فلسطین... گنجانده شد... و پس از تجدید نظرهای بیشتر، به وسیله شورای جامعه ملل تصویب گردید... دولت بریتانیا با در دست داشتن حکم قیمومت و با استفاده از قدرت امپراتوری خود و تأیید نیروهای صهیونی، اعلامیه بالفور را برخلاف میسل و علی رغم مخالفت مردم بومی فلسطین در این کشور اجرا کرد... سیستم قیمومت به طور مؤثر تنها در فلسطین به مرحله اجرا درآمد... یکی از اهداف عمده قیمومت... اجرای... طرح اعلامیه بالفور [بود که] در مقدمه... [حکم قیمومت] مورد تأیید قرار گرفت... با تصویب قیمومت... کشمکش اعراب فلسطینی و صهیونیسم بر سر فلسطین آغاز گشت.^{۱۴۱}

سیستم قیمومت

گرچه نظام قیمومت انگلیس بر فلسطین در ۱۳۰۱ ش./ ۱۹۲۲ م. به تصویب رسید و از ۱۳۰۲ ش./ ۱۹۲۲ م. به مرحله اجرا درآمد؛ ولی انگلیسی‌ها از ۱۲۹۷ ش./ ۱۹۱۸ م. بر فلسطین سلطه داشته‌اند. رفتار دولت مردان انگلیسی در زمان قیمومت، در مجموع، زمینه‌های تأسیس اسرائیل را پدید آورد و حتی در دهه نخست حاکمیت و قیمومت (۱۳۰۷ - ۱۲۹۷ ش./ ۱۹۲۸ - ۱۹۱۸ م.) آنان دست به کارهایی زدند که صهیونیست‌ها را برای دستیابی به آرزوهای خویش مدد رسانیدند؛ از جمله:

۱. تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین.
۲. تسهیل فروش زمین‌های اعراب به یهودیان.
۳. ایجاد سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی یهودیان در فلسطین و جلوگیری از تشکل اعراب در برابر این سازمان‌ها.
۴. آموزش نظامی یهودیان از سوی افسران انگلیسی.
۵. تشویق سرمایه‌گذاری به نفع صهیونیست‌ها در فلسطین از سوی سرمایه‌داران امریکایی و انگلیسی.

همچنین آنان با انتصاب «سر هربرت سموئل»، صهیونیست مشهور و یکی از طراحان اعلامیه بالفور، به عنوان کمیسر عالی انگلیس بر فلسطین، به اجرای خواسته‌های صهیونیست‌ها بسیار مدد رسانید. مخالفت‌های دیپلماتیک، قیام‌ها (مانند تیر ۱۲۹۹ ش./ آوریل ۱۹۲۰ م.) تظاهرات و اعتصابات عمومی اعراب فلسطینی (چون خرداد ۱۳۰۴ ش./ مارس ۱۹۲۵ م.) مانعی برای اجرای نقشه‌های انگلیسی پدید نیاورد.^{۱۴۲}

در دوره دوم قیمومت (۱۳۱۷ - ۱۳۰۸ ش./ ۱۹۳۸ - ۱۹۲۹ م.) اختلاف مسلمانان و

یهودیان بر سر مالکیت دیوار ندبه، به وقوع شورش‌هایی گسترده در ۱۳۰۸ ش. / ۱۹۲۹ م. منجر شد. کمیسیون انگلیسی بررسی‌کننده این حوادث، ارسال نیروهای اضطراری به فلسطین و تقویت سازمان پلیس را توصیه کرد. چند سال بعد، موج جدیدی از مهاجرت یهودیان به فلسطین آغاز گردید که صهیونیست‌ها را در نیل به افزایش جمعیت و تأسیس دولت یهودی کمک کرد.

انگلیسی‌ها به‌رغم جانبداری جامعه ملل از خواسته‌های عرب و نیز دگرگون شدن مبارزه ضد یهودی و انگلیسی اعراب از مخالفت‌های مسالمت‌آمیز به قیام مسلحانه و همچنین نیاز به کسب حمایت اعراب در جنگ احتمالی آینده علیه متحدین و بی‌نتیجه کردن تلاش‌های متحدین در این باره، حاضر به پذیرفتن خواسته‌های فلسطینی نشد.^{۱۴۳}

«در سومین دوره حکومت قیمومت در فلسطین [۱۳۲۷-۱۳۱۸ ش. / ۱۹۴۸-۱۹۳۹ م.] که با جنگ جهانی دوم همزمان بود، انگلستان برای حفظ منافع خود در جنگ و جلب حمایت اعراب، به تدریج از تقویت صهیونیست‌ها دست کشید و سعی کرد میان دو گروه متخاصم در فلسطین نوعی سازش ایجاد کند. در این دوره، صهیونیست‌ها، که بی‌مهری انگلستان را [با انتشار کتاب سفید در ۱۳۱۸ ش. / ۱۹۳۹ م. و اجرای مفاد آن یعنی محدودیت مهاجرت و خرید زمین از سوی یهودیان] مشاهده می‌کردند، به سوی قدرت نوظهور جهانی یعنی ایالات متحده آمریکا روی آوردند.»^{۱۴۴}

آمریکاییان برای گسترش نفوذ و همچنین برای برخورداری از حمایت‌های مالی و سیاسی صهیونیست‌های آن کشور، به پشتیبانی از خواست صهیونیست‌ها و تجهیز گروه‌های تروریستی برای گسترش فعالیت‌های ضد فلسطینی و انگلیسی پرداختند و شبه‌نظامیان یهودی، با بهره‌گیری از خلاء تبعید رهبران فلسطینی و حمایت آمریکا، به منافع انگلیس و اعراب آسیب رسانیدند.

«بدین خاطر، بوین (Bewin) [وزیر امور خارجه انگلستان] در ... [اردیبهشت ۱۳۲۶ ش. / فوریه ۱۹۴۷ م.] در مجلس عوام اعلام کرد که نظام قیمومت قادر به حل مسئله فلسطین نیست؛ زیرا یهودیان تقاضای پذیرش میلیون‌ها مهاجر را دارند و این به زبان اعراب است ... [به ایسن جهت] انگلستان در حل مسئله به بن‌بست رسیده و دولت اعلیٰ حضرت تصمیم گرفته است که کل قضیه را به سازمان ملل متحد ارجاع دهد.»^{۱۴۵}

قیمومت انگلیس بر فلسطین، از آن‌رو که حقوقی ویژه برای یهودیان فراهم آورد، به سبب مهاجرت یهودیان انجامید؛ ولی در برابر، به افزایش سطح رفاه و پیشرفت زندگی مردم بومی

منجر نشد؛ همچنین شیوه رفتار انگلیس در دوران قیمومت، مغایر با مفاد اعلامیه بالفور و محتوای حکم قیمومت جامعه ملل بود و حتی برخلاف حکم قیمومت — دولت قیم از ارائه خدماتی که برای آن‌ها حکم قیمومت دریافت کرده بود — ناموفق ماند.^{۱۴۶}

طرح تقسیم

در مهر ۱۳۲۴ ش. / ژوئیه ۱۹۴۵ م. حزب کارگر — که علاقه کمتری به ادامه سلطه امپراتوری انگلیس بر جهان نشان می‌داد — در انتخابات آن کشور به پیروزی رسید.^{۱۴۷}

این حزب در بهمن / نوامبر همان سال، با تشکیل یک کمیسیون آمریکایی — انگلیسی موافقت کرد و این کمیسیون خواستار جانشینی قیمومت سازمان ملل متحد بر قیمومت انگلیس شد. در مهر / ژوئیه سال بعد، انگلیس پیشنهاد تقسیم فلسطین به دو ایالت عرب و یهود را مطرح ساخت. در ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. سازمان صهیونیسم جهانی نیز پیشنهادی مشابه را تصویب کرد؛ اما همه این طرح‌ها به سبب مخالفت برخی جناح‌های ذی‌نفع به کنار گذاشته شد؛ بنابراین انگلیس در تیر ۱۳۲۶ ش. / آوریل ۱۹۴۷ م. تصمیم خود مبنی بر واگذاری مسأله فلسطین به سازمان ملل متحد را به آن سازمان اعلام کرد.^{۱۴۸}

سازمان ملل متحد پس از دریافت درخواست رسمی دولت انگلیس، کمیته‌ای به نام «کمیته ویژه سازمان ملل متحد درباره فلسطین» با یازده عضو، مرکب از کشورهای استرالیا، کانادا، چکسلواکی، گواتمالا^{۱۴۹}، هند، ایران، هلند، پرو^{۱۵۰}، سوئد، اروگوئه^{۱۵۱} و یوگسلاوی تشکیل داد. این کمیته در آذر ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. دو طرح برای حل مسأله فلسطین به شرح ذیل پیشنهاد کرد:

اول: سه عضو کمیته، شامل کشورهای ایران، هند و یوگسلاوی، به تأسیس یک حکومت فدرال مرکب از دو حکومت عربی و یهودیت به مرکزیت اورشلیم با اقتصاد واحد و مشترک رأی دادند. (طرح اقلیت)

دوم: در برابر، بیشتر اعضای کمیته، ایجاد دو دولت عربی و یهودی مستقل از هم و نیز تشکیل یک رژیم بین‌المللی را برای اداره منطقه حایل (بیت المقدس) پیش‌بینی کردند. (طرح اکثریت)

سرانجام آژانس یهود، به نمایندگی از یهودیان و صهیونیست‌ها، با طرح اکثریت موافقت کرد؛ اما شورای عالی عرب، به نمایندگی از فلسطینی‌ها و عرب‌های دیگر، با طرح دو کمیته با این استدلال که تمام فلسطین متعلق به عرب‌های آن منطقه است، مخالفت ورزید.^{۱۵۲}

در پی مخالفت شورای عالی عرب با طرح‌های گروه اکثریت و اقلیت، مجمع عمومی سازمان ملل متحد کمیته‌ای دیگر به نام «کمیته موقت مسأله فلسطین» تشکیل داد. این کمیته نیز طرح اکثریت و طرح شورای عالی عرب مبنی بر تأسیس یک فلسطین مستقل عربی را به دو کمیته فرعی سپرد. پس از مدتی آرای کمیته نخست به تصویب کمیته موقت رسید. مجمع عمومی نیز تحت فشار آمریکا، در بهمن ۱۳۲۶ ش. / ۱۹۴۷ م. طرح اکثریت را با اندکی تغییر، با ۳۳ رأی موافق در برابر ۱۳ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع در قطعنامه شماره ۱۸۱ به تصویب رساند. بی‌درنگ آژانس یهود این قطعنامه را — که ۵۶ درصد خاک فلسطین را به یک جمعیت سی درصدی واگذار می‌کرد — پذیرفت.^{۱۵۲}

پس از تصویب قطعنامه ۱۸۱، آژانس یهود برای ایجاد یک کشور یهودی بر دامنه اقدامات خود افزود و حتی در تلاش برای اجرای قطعنامه تقسیم فلسطین — که آن را به عنوان اعطای استقلال به یهودیان تفسیر می‌کرد — به زور متوسل شد. هدف صهیونیست‌ها از به کارگیری زور، ترساندن عرب‌ها و خالی شدن مناطق عربی از اعراب فلسطینی بود. در این راه، گروه‌های شبه نظامی یهودی، چون «ایرگون» (Irgun) و «هاگانا» (Haganah) به فرماندهی «مناخیم بگین» (Menahem Begin) و «بن زیون» (Ben zion)، فجایعی چون قتل عام دیرباسین را در تیر ۱۳۲۷ ش. / آوریل ۱۹۴۸ م. آفریدند و ۳۰۰ هزار فلسطینی را تا اواسط مه ۱۳۲۷ ش. / ۱۹۴۸ م. مجبور به ترک خانه‌هایشان کردند؛ در نتیجه زمینه برای اعلام حکومت موقت، استقلال و تأسیس مدینات یسرائیل (کشور اسرائیل)، یک روز پیش از اتمام قیمومت بریتانیا بر فلسطین، یعنی در مرداد ۱۳۲۷ ش. / مه ۱۹۴۸ م. پدید آمد؛ سپس جنگ میان ارتش‌های عربی و اسرائیل در گرفت که با پیروزی یک جمعیت ۶۵۰ هزار نفری یهودی (اسرائیل غاصب، رژیم اشغالگر) با پشتیبانی قدرت‌های بزرگ بر ۳۰ میلیون عرب (کشورهای عربی درگیر جنگ) پایان یافت.^{۱۵۳}

نتیجه

بیش از یک قرن از شکل‌گیری اندیشه صهیونیسم و حدود نیم قرن از تأسیس یک دولت یهودی و تلاش ناسیونالیستی و کمونیستی عربی و فلسطینی برای نابودی آن می‌گذرد، ولی به نظر می‌رسد که حل مسأله فلسطین — در صورت تبدیل آن به یک مسأله اسلامی — امکان‌پذیر است. این ایده ناشی از آن است که سال‌ها مبارزه کشورهای عرب و سازمان‌های فلسطینی در پناه روس‌ها راه به جایی نبرده است. با مرگ «جمال عبدالناصر» و فروپاشی

شوروی سابق، اندیشه ناسیونالیستی و کمونیستی کارآیی اندک خود را در مبارزه ضد اسرائیلی از دست داد؛ درحالی که اسلام توانایی خود را در براندازی حکومت ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران و تأسیس حکومت اسلامی به اثبات رساند. بنابراین جنبش فلسطینی برای خارج شدن از بن بست مبارزه بی فرجام خود، اسلام را تنها ابزار کارآمد یافته است. به عقیده «شیخ محمد ابوطیر»، از روحانیان برجسته انتفاضه، تنها اسلام است که راهگشای آزادی فلسطین است. جهاد اسلامی فلسطین نیز بر این باور است که مسأله فلسطین، مسأله‌ای اسلامی است، نه مسأله‌ای ملی که تنها مربوط به فلسطینیان باشد یا مسأله‌ای عربی که تنها به اعراب مربوط باشد.^{۱۵۵}

نشانه‌های بسیاری از تغییر ماهیت جنبش فلسطینی در دست است که انتفاضه و شیوه و ویژگی‌هایش یکی از آن‌ها است. وابسته نبودن انتفاضه به گروه‌های داخلی و کشورهای خارجی و جایگزینی یک روش همه‌جانبه سیاسی، نظامی و فرهنگی به جای روش‌های صرفاً مسلحانه یا مسالمت‌آمیز، تبدیل مساجد به منابع الهام‌بخش روح اسلامی، ثبات و پیوستگی مبارزان، گرایش به شعارهای انقلاب اسلامی ایران، افزایش زنان با حجاب در روند مبارزه، گسترش شمار مساجد، توسعه حضور مردم در نماز جمعه و جماعات، انتشار مجله‌های انقلابی چون «الطليعة الاسلاميه» و حمله مکرر به مشروب‌فروشی‌ها در دو دهه اخیر، از نشانه‌های رویکرد جنبش فلسطین به اسلام است.^{۱۵۶}

یکی از رهبران جهاد اسلامی در این باره می‌گوید:

«انقلاب ایران بود که عصر جدیدی را پیش روی ما گذاشت و باعث شد که به مسأله فلسطین تنها از زوایه خاص اسلام نگاه کنیم.»

از این رو آنان امام خمینی (ره) را رهبر خود و انقلاب اسلامی را یگانه وسیله برای نجات فلسطین می‌دانند. «هانی الحسن»، نخستین سفیر ساف در تهران در این باره گفته است:

«ما فرزندان یک انقلاب هستیم و رهبران یکی است و او امام خمینی است.»

و «یاسر عرفات» در این باره چنین گفته است:

«به نظر می‌رسد که سرتوشت، چنین حتم (مقرر) کرده که بیت‌المقدس به دست مردم غیر عرب

[ایرانیان] آزاد شود.»^{۱۵۷}

اگر چه هم‌اکنون این دو از مواضع خود دست برداشته‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. تئودور هرتزل، بنیانگذار صهیونیسم (Theodor Herzl) به شکل‌های گوناگون همچون: تئودور هرتزل، هرتزل، هرتسل و... نوشته می‌شود، ولی معمولاً آن را به صورت «هرتزل» می‌نگارند.
۲. ناحوم ساکولو (nahum sokolow) مورخ صهیونیستی است.
۳. المسیری، عبدالوهاب، «صهیونیسم»، ترجمه لواء رودباری، ص ۷ / حمید احمدی، «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۳، علی آقابخشی، همان، ص ۴۲۳، ب. پراهی، «فریب‌خوردگان صهیونیسم» ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۲۷.
۴. انسان‌رهای بخش را در زبان عبری «ما شیاح» می‌گویند.
۵. احمدی، حمید، پیشین، ص ۳ روزه گارودی، «پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی»، ترجمه نسرین حکمی، ص ۵ عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۸.
- ۶ هرکسی که خواهان مهارت یهودیان جهان به فلسطین باشد، صهیونیست است، خواه یهودی باشد یا نباشد؛ بنابراین هر یهودی، صهیونیست نیست و به عکس، برخی صهیونیست‌ها غیریهودی‌اند.
۷. المسیری، عبدالوهاب، همان، ص ۷-۱۴، عادل توفیق عطاری، «تعلیم و تربیت صهیونیستی»، ترجمه مجتبی بردبار، ص ۵۰ روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد، اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل»، ترجمه مجیدشریف، ص ۲۳.
۸. معادل لاتین یهودآزاری یا یهودستیزی Anti-Semitism است.
۹. «حیم» یا «حیشم» یا «حیم وایزمن» (Chaim Weizman) پس از هرتزل، جامعه صهیونیستی را برای نیل به تأسیس اسرائیل رهبری کرد.
۱۰. ایوانف، یوری، «صهیونیسم»، ترجمه ابراهیم یونسی، ص ۷۲ — ۷۱ عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۳۶.
۱۱. نام دولت دیگر یهودی، یهودا (= یهوذا) بود.
۱۲. «گتو» Ghetto در گذشته به محله‌ای در یک شهر گفته می‌شد که یهودیان به اقامت در آن مجبور بوده‌اند.
۱۳. دراسدل، آلاسدایر و جرالداچ بلیک، «جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا»، ترجمه دره میرحیدر، ص ۳۶۱.
۱۴. دیوید داوید بن گوریون (David Ben Gurion) در لهستان به دنیا آمد و در اسرائیل مرد. وی نخست‌وزیر اسرائیل در سال‌های نخستین تأسیس رژیم صهیونیستی بود.
۱۵. پراهی، «فریب‌خوردگان صهیونیسم»، ص ۶، گالینا نیکیتینا، «دولت اسرائیل»، ترجمه ایبرج مهدویان، ص ۳۲.
۱۶. ایوانف، یوری، همان، صص ۳۲، ۴۰، ۷۱، ۷۴، عبدالوهاب المسیری، همان صص ۲۴ و ۷۵.
۱۷. سفاردی (Sephardi) و اشکانازی (Ashkanase) به ترتیب به یهودیان مهاجر اروپای شرقی و شمال غرب اروپا به اسرائیل اطلاق می‌شود.
۱۸. المسیری، عبدالوهاب، همان، ص ۸۸.
۱۹. پیش از جنگ جهانی اول، صهیونیست‌ها به آلمان دل بسته بودند؛ ولی با مشاهده شکست قریب‌الوقوع آلمان و پیروزی انگلیس به آن روی آوردند.
۲۰. ایوانف، یوری، همان، صص ۱۳، ۴۵، ۴۸ و ۵۴.
۲۱. به عقیده ماکس نوردو (Max Nordau) یکی از رهبران صهیونیست‌ها در قرن بیستم میلادی، صهیونیسم اختراع انگلیس است. رک: یوری ایوانف، همان، ص ۵۱.
۲۲. انگوفیل به افراد و گروه‌هایی می‌گویند که گرایش و وابستگی شدید به انگلیس دارند.

۲۳. ایوانف، یوری، همان، صص ۴۷، ۵۱، ۸۵.
۲۴. المسیری، عبدالوهاب، همان، صص ۵، ۸، ۱۲، ۵۴ یوری ایوانف، همان، ص ۶۹.
۲۵. المسیری، عبدالوهاب، همان، ص ۲۹.
۲۶. بورژوازی (Bourgeoisie) برای طبقه سومایه‌دار نیز به کار می‌رود. رک: علی‌آقاخشی، همان، ص ۳۵.
۲۷. به عقیده ایوانف، بورژوازی یهود محصول رنسانس نیست؛ بلکه پیش از آن نیز وجود داشته است. رک: یوری ایوانف، همان صص ۲۰ - ۲۶.
۲۸. المسیری، عبدالوهاب، همان، صص ۷، ۸ و ۷، ۲.
۲۹. مایر ویلنر (Mcir Vilner) سیاستمدار اسرائیلی می‌گوید: «صهیونیسم نماینده ایدئولوژی ارتجاعی یهودیان بورژوازی طرفدار امپریالیسم است.» رک: پراهی، همان، ص ۳۰.
۳۰. المسیری، همان، صص ۹، ۱۷، ۴۰، ۵۵.
۳۱. ایوانف، یوری، همان، صص ۵۲، ۸۲-۸۳ / نیکیتینا، دولت اسرائیل، ص ۳۱.
۳۲. کنفانی، غسان، «نگاهی به ادبیات صهیونیسم»، ترجمه موسی بیدج، صص ۱۳-۲۳.
۳۳. تلمود یا تعلیم، کتابی است شامل دو بخش که یکی را «مشنا» و دیگری را «گمارا» گویند. مشنا، مجموع تعالیم مختلف یهود است و گمارا، تعلیمات و تفاسیری است که پس از تکمیل مشنا در مدارس عالییه یهود به وجود آمد. رک: روزه گارودی، «پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی»، ص ۱۸۱.
۳۴. اعلامیه بالفور (Deslavation Balfour) از سوی لرد آرتور بالفور (Lord Arthur James Balfour) وزیر امور خارجه وقت انگلیس صادر شد. مفاد این اعلامیه به پیشنهاد وی در کنفرانس سان‌ریمو (San Remo) — شهری در ایتالیا — به تأیید متفقین رسیده‌بود.
۳۵. روزه گارودی، همان، صص ۲۸، ۳۳، ۴۲، ۴۷، عبدالوهاب المسیری، همان، صص ۱۴ — ۱۷، در این‌جا بساید به ترجمه کتاب جلعاد (Gilead) — نام منطقه‌ای در شرق اردن — اشاره کرد که رکورد بی‌سابقه‌ای در فروش نشریات عبری برجای گذاشت.
۳۶. کنعانی، «نگاهی به ادبیات صهیونیسم»، صص ۵۷، ۶۶.
۳۷. همان، صص ۴۱، ۴۳، ۷۱، ۸۱.
۳۸. دریفوس، آلفرد (Alfred Drevtus) سرباز یهودی ارتش فرانسه بود که به اتهام جاسوسی برای ارتش آلمان دستگیر و زندانی شد.
۳۹. Rothschild (Rotschil) یک خانواده ثروتمند یهودی است که یکی از اعضای آن سهمی ویژه در شکل‌گیری صهیونیسم داشته‌است.
۴۰. او در این زمان گفت: «امروز بنیان دولت یهود را گذاردم.» رک: حمید احمدی، همان ص ۳۷.
۴۱. هر فصل نقش ممتازی در حیات مجدد یهودیان داشت؛ از این رو به وی لقب موسی جدید داده‌اند. رک: یوری ایوانف، همان، ص ۸۳.
۴۲. علی‌بابایی، غلامرضا، همان، ج ۱، ص ۴۹، ج ۲، ص ۴۱۴، ج ۳، ص ۳۱۳، عبدالوهاب‌المسیری، همان صص ۵۲، ۵۵، ۶۳.
۴۳. بارون (Baron) یکی از القاب سابق اشراف و نجبا در اروپا بود. رک: حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، ج ۱، ص ۱۳۶۴، ۲۹۶.
۴۴. اسرائیلی‌ها اعتراف کرده‌اند که اگر کمک بارون ادموند روچیلد از پاریس نبود، مهاجرت یهودیان امکانپذیر نبود. رک: حمید احمدی، همان، ص ۲۶.

۴۵. پایتخت رژیم اشغالگر قدس.
۴۶. روچیلدها، ترجمه رضا سنگدل و منیره اسلامبول چی، ص ۹۴، غلامرضا علی بابایی، همان، ج ۳، ص ۱۴۹، حمید احمدی، همان، ص ۲۶.
۴۷. وایزمن استاد شیمی دانشگاه منچستر انگلیس در ۱۹۱۵ م / ۱۲۹۴ ش ماده استون (Asetone) را کشف کرد. این ماده در ساخت سلاح‌های جنگی با قدرت انفجاری بالا به کار می‌رود. رک: حمیداحمدی، همان، ص ۱۵۶.
۴۸. این آژانس در ۱۳۰۸ ش / ۱۲۹۲ م. به وسیله صهیونیست‌ها برای تسهیل مهاجرت، جذب و اسکان یهودیان در فلسطین تشکیل شد.
۴۹. احمدی، حمید، همان صص ۲۸ و ۸۴ غلامرضا علی بابایی، همان، ج ۳، ص ۳۱۹.
۵۰. المسیری، همان، ص ۸ — ۱۲.
۵۱. کانال سوئز برای انگلیس بسیار حیاتی بود. هربرت سموتل، یکی از صهیونیست‌های معروف در این باره می‌گوید: «نزدیک شدن یک نیروی اروپایی به کانال سوئز، خطر جدی برای طرح‌های مهم دولت بریتانیا بود.» رک: حکم دروزه، «پرونده فلسطین»، ترجمه کریم زمانی، ص ۲۰.
۵۲. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهان زیر سلطه صهیونیسم، ص ۱۴۱، علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۰۰۲۳.
۵۳. پل جولوس (ژولیوس) روتیر (Paul Julius Reuter) در ۱۸۷۲ م / ۱۲۵۰ ش امتیاز بهره‌برداری و استخراج بیشتر معادن ایران را از ناصرالدین شاه دریافت کرد. این امتیاز که به معنای فروش ایران بود، در پی مخالفت‌های داخلی و خارجی لغو شد و شاه برای دلجویی از او، امتیاز بانک شاهنشاهی را در ۱۸۸۹ م / ۱۲۶۸ ش به روتیر واگذار کرد.
۵۴. تیموری، ابراهیم، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات ایران»، ص ۹۷-۱۰۱.
۵۵. «واژه مارکسیسم» (Marxism) از نام کارل مارکس گرفته شده است. این مکتب، قدرت‌های مادی تولید و مبارزه طبقاتی را نیروهای بنیادی فعال در تاریخ می‌داند. رک: علی‌آقا بخشی، همان، ص ۱۹۷.
۵۶. تروتسکی (Trotsky) از رهبران انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود؛ ولی پس از مرگ لنین در مبارزه قدرت از استالین شکست خورد و در تبعیدگاه خود در مکزیک به دست یکی از عوامل استالین به قتل رسید.
۵۷. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همان، صص ۱۰۲، ۱۰۴ و ۲۰۷.
۵۸. ماتریالیسم (Materialism) مکتب و ایده‌ای است که ماده و طبیعت را بر روح و تفکر مقدم می‌شمارد و معتقد است که ماده قبل از پیدایش شعور وجود داشته است و شعور، نتیجه تکامل طولانی ماده است. رک: علی‌آقا بخشی، همان، ص ۱۹۸.
۵۹. کمون (Commune) یا جامعه اشتراکی بدوی به نخستین شیوه تولید در تاریخ اطلاق می‌شود که شالوده آن، مالکیت جمعی به وسایل تولید است.
۶۰. فتودالیسم (= زمینداری Fedalism به بزرگ مالکی، نظام خان‌خانی، ملوک الطوائفی، رژیم ارباب و رعیتی ترجمه می‌شود).
۶۱. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همان، صص ۲۰۵-۲۰۶.
۶۲. همان، ص ۹۰-۹۷ و ۲۰۰-۲۰۷.
۶۳. درایسدل، آلسدایر و جرالداچ بلیک، همان، ص ۲۱، توفیق عطاری، «تعلیم و تربیت صهیونیستی»، مجتبیی بردبار، ص ۵۰.

- ۶۴ ایوانف، یوری، همان، ص ۷۰، عبدالوهاب المسیری، همان صص ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۱۲۹، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد، اسطوره‌های بنیان‌گذار سیاست اسرائیل»، همان، صص ۶۲-۶۷.
- ۶۵ ایوانف، یوری، همان، صص ۲۹، ۶۶، ۷۰ و ۹۸، عبدالوهاب المسیری، همان، ص ۲۹، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، صص ۶۱، ۶۷.
- ۶۶ المسیری، عبدالوهاب، همان، ص ۱۴، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، صص ۳۵، ۳۷ و ۵۰ ب. پراهی، همان، ص ۲۹، درایسندل و اج بلیک، همان، ص ۳۶۲، یوری ایوانف، همان، صص ۳۹ و ۶۴.
- ۶۷ ب. پراهی، همان، ص ۲۹، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، صص ۲۲، ۳۹ و ۴۱.
- ۶۸ درایسندل و اج بلیک، همان، ص ۳۶۳، یوری ایوانف، همان، ص ۳۵.
- ۶۹ المسیری، عبدالوهاب، همان، ص ۳۲ و ۴۶، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، صص ۲۶، ۲۷، نیکیتینا، همان، ص ۱۵ و ۲۳، یوری ایوانف، همان، صص ۲۸، ۶۴، ۷۰ و ۷۶.
- ۷۰ ب. پراهی، همان ع ص ۲۸، یوری ایوانف، همان، ص ۷۶.
- ۷۱ ایوانف، یوری، همان، صص ۲۸، ۶۹ و ۷۹، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، ص ۷۰.
- ۷۲ ایوانف، یوری، همان، صص ۳۶، ۶۴ و ۸۸، نیکیتینا، همان، ص ۲۱.
- ۷۳ گارودی، روزه، «تاریخ یک ارتداد»، همان، ص ۳۶.
- ۷۴ ایوانف، یوری، همان، صص ۴۲، ۴۵، ۸۳، ۸۵، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، صص ۲۲، ۴۲، ۲۷۵.
- ۷۵ حمیدی، حمید، همان، صص ۴۹ - ۵۴، جان گونیلگی، «فلسطین و اسرائیل ریساروی با عدالت» سهیلا ناصری، ص ۹.
- ۷۶ ایوانف، یوری، همان صص ۴۲، ۴۵، ۸۳ و ۸۵، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، صص ۲۲، ۴۲ و ۲۷۵.
- ۷۷ روچیلدها، همان، ص ۶۸، حمید احمدی، همان، ص ۳۷، روزه گارودی، «پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی»، ص ۱۸، روزه گارودی، «ماجرای اسرائیل و صهیونیسم»، ترجمه، منوچهر بیات محمدی، ص ۱۳.
- ۷۸ Bilu حرف اول جمله عبری «بت یعقوب لیخ و نیلخا»، به معنای «ای دختر یعقوب، بیا تا در نور پروردگار حرکت کنیم» رک. نمازی، اسماعیل ریابمه، استراتژیک اسرائیل، ترجمه محمدرضا فاطمی، ص ۱۷.
- ۷۹ احمدی، حمید، همان صص ۳۷ - ۳۹.
- ۸۰ المسیری، عبدالوهاب، همان، صص ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۹، ۵۱.
- ۸۱ همان، صص ۲۴، ۳۲ و ۵۶، یوری ایوانف، همان، ص ۷۷.
- ۸۲ Renaissance یا تریزایش نهضت فرهنگی بزرگ اروپا بعد از قرون وسطا که به پیدایش تمدن سرمایه‌داری انجامید.
- ۸۳ ایوانف، یوری، همان صص ۶۶، ۹۷، نیکیتینا، همان، ص ۱۴.
- ۸۴ ایوانف، یوری، همان صص ۴۱-۴۲.
- ۸۵ المسیری، عبدالوهاب، همان، صص ۴۹، ۱۱۹، روزه گارودی، «تاریخ یک ارتداد»، همان، ص ۳۱.
- ۸۶ المسیری، عبدالوهاب، همان، صص ۱۴، ۱۷.
- ۸۷ همان.
- ۸۸ «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۴۵.

۸۹ به نظر می‌رسد باید عبارت «متناسب با قوانین کشور» مندرج در ماده دوم را با توجه به مطالب ماده چهارم معنا کرد.

۹۰ «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، ص ۲۹۵.

۹۱. المسیری، صهیونیسم، ص ۸۵ «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، صص ۳۶، ۴۱ و ۴۶ — ۴۷.

۹۲ مکان‌های دیگری که برای مهاجرت، اسکان و تشکیل دولت یهودی پیشنهاد شدند، عبارت بودند از: آرژانتین عراق و بین‌النهرین، قبرس، العریش در صحرای سینا، اوگاندا، موزامبیک، کنگو، طرابلس (=لیبی) و آنگولا که در آن زمان جزئی از کشورهای عثمانی، پرتغال، ایتالیا، بلژیک و انگلیس محسوب می‌شد. رک: ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه، صص ۴۹ — ۵۴ فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت، جان گونینگلی، ترجمه سهیلا ناصری، ص ۹.

۹۳ ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه، صص ۴۶-۴۹.

۹۴ «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، صص ۵۵-۵۶ «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، گونینگلی، ص ۱۱.

۹۵ «تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید»، استانفورد جی. شاووازل کورال شاو، ترجمه محمود رمضان‌زاده، ج ۲، صص ۴۴۶ تا «فرهنگ تاریخی — سیاسی ایران و خاورمیانه»، علی بابائی، ج ۱، صص ۱۵۵ و ج ۳، ص

۲۰۷، «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، صص ۵۵ — ۶۱.

۹۶ «استراتژی اسرائیل»، صص ۳۲-۳۳ «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، صص ۸۵.

۹۷. هاشومیر (= Ha shomer) در زبان عبری به معنای نگهبان است.

۹۸ «استراتژی اسرائیل»، صص ۴۴-۴۵. «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، صص ۵۸-۶۱؛ «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، صص ۸-۱۱.

۹۹ ضیاء گوگ آلی (= Ziya Gokalp) یکی از بزرگ‌ترین شارحان و متفکران پان‌ترکیسم، دستیابی ترکان به ترقی و پیشرفت را صرفاً در سایه توسل و بازگشت به نهادهای قبل از اسلام ذکر می‌کرد. رک: «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، ص ۱۱۶.

۱۰۰. همان، صص ۱۱۵ — ۱۱۸.

۱۰۱ «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، ص ۱۱۹.

۱۰۲ «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، صص ۶۰-۶۳ و ۱۱۲-۱۱۷. پروتکل‌های دانشوران صهیون، نویهض، صص ۱۵۰ — ۱۵۴.

۱۰۳ «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، صص ۱۲۰-۱۲۲ و ۱۵۴. پروتکل‌های دانشوران صهیون، نویهض، صص ۱۵۶.

۱۰۴ اسرائیل و عرب، «ماکسیم رودنسون»، ترجمه ابراهیم دانایی، ص ۲۴. «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، ص ۶۳.

۱۰۵ بدرغم انعطاف ترکان در برابر صهیونیسم، آنان به حفظ یکپارچگی امپراتوری عثمانی می‌اندیشیدند و نیز مخالف جدا شدن فلسطین از بیکره امپراتوری بودند. رک: «تاریخ نوین فلسطین»، ترجمه محمد جواهرکلام، صص ۹۶-۹۹.

۱۰۶ پیش از جنگ جهانی اول و حتی در سال‌های آغازین آن، صهیونیست‌ها به آلمان دل بسته بودند؛ ولی با مشاهده شکست زود هنگام آن کشور و جدیت انگلیس در حمایت از صهیونیست‌ها به بریتانیا روی آوردند. رک: «ریشه‌های بحرآن در خاورمیانه»، ص ۶۲.

۱۰۷. حسین بن علی در ۱۲۸۷ ش / ۱۹۰۸ م از بسوی ترکان به عتوان شریف مکه (= شریف حسین) منصوب شد. از آن پس وی از حمایت مادی و معنوی همه اعراب قلمرو امپراتوری عثمانی بهره‌مند بود. رک: همان، ص ۱۳۷.
۱۰۸. سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار، زعیتز، ص ۸۱ «ریشه‌های بحران درخاورمیانه»، صص ۱۳۷ - ۱۳۹. «پرونده فلسطین، حکم دروزه، ترجمه کریم زمانی»، ص ۱۹. «اسرائیل و عرب»، رودنسون، ص ۲۵؛ «تاریخ نوین فلسطین»، ص ۹۹.
۱۰۹. «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار»، صص ۸۲ - ۸۳ «پرونده فلسطین»، دروزه، صص ۱۹ - ۲۰.
۱۱۰. «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار» صص ۸۳ و ۸۷. تاریخ معاصر کشورهای عربی، گروه نویسندگان، ترجمه محمدحسین روحانی، ص ۷۹.
۱۱۱. هربرت سموتل درباره این مخفی‌کاری می‌گوید: «تزدیک شدن یک نیروی بزرگ اروپایی به کانال سوئز، خطر جدی برای طرح‌های مهم دولت بریتانیا [بود]». رک: «پرونده فلسطین»، دروزه، ص ۲۰.
۱۱۲. لیدل هارت، استراتژیست انگلیسی می‌گوید: «اعراب، سپاه چهارم عثمانی را که هرگز کاستی [شکست] نمی‌پذیرفت و قادر به پیروزی نهایی بود، درهم شکستند». رک: همان، ص ۲۱. همچنین ژنرال اللبسی فرمانده سپاه انگلیس بر این عقیده بود که «در نتایج نهایی که از این جنگ بدست آورده‌ایم، سپاه عربی سهم‌بزرگی دارد». رک: «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار»، زعیتز، ص ۸۶.
۱۱۳. همان، صص ۸۴ و ۸۶ «تاریخ معاصر کشورهای عربی»، ص ۷۹. «اسرائیل فاشیسم جدید»، محمدحسن وزیری کرمانی، ص ۱۶۳.
۱۱۴. ش. دولاندان، «تاریخ جهانی»، ترجمه احمد بهمنش، ج ۲، ص ۳۹۷. «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار»، زعیتز، صص ۹۰ و ۱۰۲ - ۱۰۳. تاریخ معاصر کشورهای عربی، گروه نویسندگان، ص ۷۹.
۱۱۵. «اسرائیل فاشیسم جدید»، وزیری کرمانی، ص ۱۶۳. «حقایق درباره صهیونیسم»، (رمان برودسکی)، ترجمه کاوه گراوند و شیرازی، ص ۱۴.
۱۱۶. پیش از ارسال نامه حسین شریف به مک ماهان، پنج نامه میان عرب‌ها و انگلیسی‌ها رد و بدل شده بود. رک: «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۱۳۹ - ۱۴۲.
۱۱۷. این نامه‌ها طی سال‌های ۱۲۹۴ و ۱۲۹۵ ش / ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ م ارسال شد.
۱۱۸. ریشه‌های بحران در خاورمیانه، صص ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰.
۱۱۹. «تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید»، شاور، ج ۲، صص ۵۴۱ - ۵۴۲. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۳۰ - ۳۳۱.
۱۲۰. «جریان نوین فلسطین» ص ۹۵؛ «تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید»، شاور، ج ۲، ص ۵۴۱. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۱۵۰، فلسطین و اسرائیل، «رویارویی یا عدالت» ص ۹، «تاریخ نوین فلسطین» ص ۱۰۱.
۱۲۱. «تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید»، شاور، ج ۲، ص ۵۴۰ - ۵۴۲. «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، ص ۹. «تاریخ نوین فلسطین»، ص ۱۰۱.
۱۲۲. ورود عثمانی به سود آلمان در جنگ جهانی اول و حمله آلمانی‌ها به کانال سوئز باعث شد که انگلیس سیاست گذشته خود را درباره لزوم حفظ تمامیت ارضی امپراتوری عثمانی بری برقراری توازن قوا به‌کنار نهد و سیاست تجزیه آن را در پیش گیرد. رک: «ریشه‌های بحران در خاورمیانه» ص ۱۵۵ و «تاریخ نوین فلسطین» ص ۱۰۰.

۱۲۳. متحدین همان دولت‌های عضو اتحاد مثلث (مانند آلمان، عثمانی، ژاپن و ...) و متفقین همان دولت‌های عضو ائتلاف مثلث (مانند انگلیس، فرانسه، روسیه و ...) بودند.
۱۲۴. وایزن من استاد شیمی دانشگاه منچستر انگلیس در ۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۵ م ماده استون (= Acetone) را کشف کرد. این ماده در ساخت سلاح‌های جنگی با قدرت انفجاری بالا به کار می‌رود. رک: «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۱۵۶.
۱۲۵. همان، صص ۱۵۶ و ۳۴۳. «تاریخ نوین فلسطین»، صص ۹۸-۹۶.
۱۲۶. نویسنده کتاب «ریشه‌های بحران در خاورمیانه» (= ص ۱۵۴) گرایش صهیونیست‌ها به انگلیسی‌ها را با آغاز جنگ جهانی اول مرتبط می‌سازد. این ادعا با توجه به مطالب مذکور، قابل دفاع نیست. به نظر می‌رسد انگلیس تا زمان انعقاد قرارداد سایکس — پیکو به اتحاد خود با اعراب ارزشی بیشتر می‌نهاد. رک: «تاریخ نوین فلسطین»، ص ۱۰۱.
۱۲۷. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۱۵۴.
۱۲۸. اعلامیه بالفور در بهمن ۱۲۹۶ ش. / نوامبر ۱۹۱۷ م. صادر شد.
۱۲۹. «تاریخ نوین فلسطین»، ص ۱۰۰.
۱۳۰. همان، ص ۱۰۲.
۱۳۱. مارک سایکس در این زمان سرپرستی گروه انگلیسی مذاکره کننده با صهیونیست‌ها را بر عهده داشت. رک: همان، ص ۱۰۱.
۱۳۲. دیوید لوید جورج (= David Lloyd George) نخست وزیر وقت انگلیس بود.
۱۳۳. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۱۵۸.
۱۳۴. همان، ص ۳۴۲.
۱۳۵. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۳۴۳. «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، ص ۱۱.
۱۳۶. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۱۶۱، ۱۷۱ - ۱۷۲، ۱۶۴، ۳۵۸ و ۳۸۵. فلسطین و حقوق بین‌الملل، هنری کتان، ترجمه غلامرضا خدائی عراقی، صص ۲۷، ۳۵، ۳۷ و ۲۲۶.
۱۳۷. متحدین شامل: آلمان، عثمانی، ایتالیا، ژاپن، اتریش، مجارستان و متفقین شامل: انگلیس، روسیه، فرانسه و آمریکا بود.
۱۳۸. «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار»، صص ۱۰۴ - ۱۰۵ و ۱۰۸. اعلامیه‌های حقوق بشر، هوشنگ ناصرزاده، صص ۳۱۱ - ۳۱۲.
۱۳۹. «سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار»، ص ۱۱۱. تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید، شاول، ج ۲، ص ۵۵۹.
۱۴۰. قاسمی، صابر، «ترکیه»، صص ۱۴۰ و ۱۴۸. جنگ جهانی اول، خسرو معتضد، صص ۲۹۲ - ۲۱۳. «تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید»، همان، ج ۲، ص ۵۶۰ و ۶۱۱.
۱۴۱. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۱۷۳ - ۱۷۵. «فلسطین و حقوق بین‌الملل»، کتان، صص ۴۱ - ۴۴.
۱۴۲. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۲۰۱ - ۲۰۹.
۱۴۳. همان، صص ۲۰۹ - ۲۲۰.
۱۴۴. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۲۲۰.
۱۴۵. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۲۳۶.
۱۴۶. «فلسطین و حقوق بین‌الملل»، صص ۴۴ - ۵۰.

۱۴۷. یکی از عدالت‌های گرایش به برچیدن امپراتوری انگلیس، ضعف مالی و خسارات ناشی از جنگ جهانی دوم بود.
۱۴۸. درینیک، زان‌پی‌یر، «خاورمیانه در قرن بیستم» ترجمه فرنگیس اردلان، صص ۱۷۸، ۱۸۲ — ۱۸۳. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۲۳۷.
۱۴۹. جمهوری گواتمالا در آمریکای مرکزی قرار دارد.
۱۵۰. جمهوری پرو از کشورهای آمریکای جنوبی است.
۱۵۱. جمهوری اوروگوئه جزء کشورهای آمریکای جنوبی به شمار می‌رود.
۱۵۲. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۲۳۷—۲۴۰؛ «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، صص ۴۹—۵۴.
۱۵۳. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، ص ۲۴۱؛ «خاورمیانه در قرن بیستم»، پی‌یر درینیک، ص ۱۸۶. «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت»، کوئیلگی، صص ۵۳—۵۷.
۱۵۴. «ریشه‌های بحران در خاورمیانه»، صص ۲۴۳، ۴۷۷؛ «فلسطین و اسرائیل، رویارویی با عدالت» صص ۲۵، ۴۱، ۶۳، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷ و ۹۰ «خاورمیانه در قرن بیستم»، پی‌یر درینیک، صص ۱۹۱ و ۱۹۳، «فرهنگ تاریخی — سیاسی ایران و خاورمیانه»، علی بابائی، ج ۳، ص ۵۲.
۱۵۵. فلسطین از دیدگاه امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، صص ۱۹۷، ۲۰۴، روزنامه اطلاعات، ۲۲ آذر ۱۳۶۸، «رویارویی انقلاب اسلامی با آمریکا»، جمیله کدیور، ص ۱۱۴.
۱۵۶. صدیقی، کلیم «نهضت‌های اسلامی و انقلاب اسلامی»، صص ۶۹ — ۷۰؛ روزنامه اطلاعات، ۶ دی ۱۳۶۶، فلسطین از دیدگاه امام خمینی.
۱۵۷. فتعی، ابراهیم شقاقی، «انتفاضه» (طرح اسلامی معاصر) ص ۱۲۳؛ «رویارویی انقلاب اسلامی و آمریکا»، کدیور، ص ۱۱۴.